

تجدد، توسعه و جهان امروز

عبدالله شهبازی

بررسی حاضر در اوائل سال ۱۳۷۲ تدوین و منتشر شد؛^۱ در زمانی که انگاره‌های معینی از تجدد و توسعه بسیاری از مسئولان و مدیران دولتی و کارشناسان جمهوری اسلامی ایران را مفتون کرده و "افسون بره‌های آسیا"، به‌ویژه الگوی صنعت اتومبیل‌سازی کره جنوبی، جاذبه فراوان یافته بود. این هشدار در آن زمان تأثیر نداشت و طرح‌هایی آغاز شد که نتایج عملی آن اینک مشهود است. در پائیز ۱۹۹۷ نیز بحران بزرگ مالی "بره‌های آسیا" پدید آمد و طی سال‌های بعد سراب راه آسیای جنوب شرقی توسعه را به‌کلی بر باد داد.^۲ در سال ۱۹۹۸ کمپانی اتومبیل‌سازی کیا موتورز و در سال ۲۰۰۰ کمپانی اتومبیل‌سازی دوو به‌دلیل ورشکستگی در معرض فروش قرار گرفتند.

به‌رغم گذشت این سال‌ها، بررسی زیر هنوز تازه و روز است زیرا زیرساخت‌های نظری مفاهیم تجدد و توسعه در نخبگان سیاسی ما دگرگون نشده و لذا هنوز باید در انتظار مصائب افزون‌تری بود که این "اسطوره" برای ایرانیان به ارمغان خواهد آورد. در متن هر فصلی صورت گرفته اما به راه‌های تازه‌شده و راه‌های تازه‌شده از هر دو

۱. مطالعات سیاسی، کتاب دوم، ۱۳۷۲، صص ۷-۴۹.

۲. برای آشنایی با افول "بره‌های آسیا" بنگرید به:

Robert Garran, *Tigers Tamed: The End of the Asian Miracle*, University of Hawaii Press, 1998.

رابرت گاران در این کتاب گزارشی از بحران مالی، اقتصادی و سیاسی به‌دست داده که از سال ۱۹۹۷ در تایلند آغاز شد و به‌سرعت سراسر شرق آسیا را فراگرفت. گاران به‌ویژه به نمونه‌های ژاپن، کره جنوبی، تایلند، اندونزی و مالزی توجه کرده است.

اخیر ایران (۱۳۷۰-۱۳۸۰)، در تأیید داوری‌ها و پیش‌بینی‌های چاپ نخست، افزوده شده است.

مفهوم "تجدد" و سیر تاریخی آن

"تجدد"، صرف‌نظر از معنی آن در زبان فارسی، در اندیشه سیاسی جدید به‌عنوان معادل "مدرنیزاسیون"^۳ به‌کار می‌رود. در واقع، "مدرنیزاسیون" تجدد و نو شدن ساده و متعارف نیست بلکه دارای بار خاصی است که با مبانی نظری اندیشه سیاسی غرب پیوند خورده است.

دانیل لرنر "مدرنیزاسیون" را تعبیری جدید از پدیده‌ای که می‌داند: فرآیند دگرگونی اجتماعی که طی آن <جامعه‌ای کمتر پیشرفته> مختصات <جامعه پیشرفته‌تر> را به‌خود می‌گیرد.^۴ "مدرنیزاسیون" نوعی فرهنگ‌پذیری^۵ است در مفهوم عام آن و به‌عنوان یک کنش فرهنگی دارای معنایی وسیع‌تر از توسعه اقتصادی و اجتماعی است. "مدرنیزاسیون" انگاره‌ای است هم مقایسه‌ای و هم ارزشی. مقایسه‌ای است زیرا دو قطب "کهنه" و "نو" را در مقابل هم قرار می‌دهد؛ و ارزشی است زیرا در این تقابل نفی "کهنه" توسط "نو" (مدرن) را موجه و حتی طبیعی جلوه‌گر می‌سازد. در این مقایسه، ملاک ارزش‌گذاری "پیشرفت" یک فرهنگ است و این "پیشرفت" با میزان رشد تکنولوژی سنجیده می‌شود. بدین ترتیب، فرهنگ "عقب‌مانده" باید مجموعه نظام ارزشی خود را با فرهنگ "پیشرفته" انطباق دهد و بدین معنا "معاصر" و "مدرن" شود. "مدرنیزاسیون"، در معنای جامعه‌شناختی آن، در سده نوزدهم میلادی کاربرد نداشت و تنها "مدرنیسم"^۶ به معنی پذیرش آداب و رسوم جدید به‌طور محدود به‌کار می‌رفت. در آن دوران در سرزمین‌های تحت سلطه استعمارگران غربی فرآیند همسان شدن مردم بومی با فرهنگ استعمارگران حاکم با نام صریح آن خوانده می‌شد. در مستملکات بریتانیا این فرهنگ‌پذیری "انگلیسی‌مآب شدن"^۷ و در مستعمرات فرانسه

3. Modernization

4. Daniel Lerner, "Modernization: Social Aspects", *International Encyclopedia of the Social Sciences*, New York: Macmillan & The Free Press, 1968, vol. 10, p. 386.

5. acculturation

6. Modernism

7. Anglicization

”فرانسوی‌مآب شدن“^۸ نام داشت. به تدریج، با آشکار شدن ناهمگونی‌های جوامع اروپای غربی این واژه‌های مشخص کنار رفت و اصطلاح عام‌تر ”اروپایی‌مآب شدن“^۹ پدید آمد. در ایران اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم میلادی، برای بیان این پدیده واژه ”فرنگی‌مآبی“ کاربرد داشت.

جنگ جهانی دوّم سیمای جهان را دگرگون کرد و از درون آن ایالات متحده آمریکا به‌عنوان رهبر دنیای غرب سربرآورد. در این زمان بود که فرهنگ اروپای غربی خود به‌شدت آماج یورش ”شیوه زندگی آمریکایی“^{۱۰} قرار گرفت و اصطلاح ”آمریکایی‌گرایی“^{۱۱} به این فرآیند فرهنگی اطلاق شد. ولی آنجا که سخن از جهان غیراروپایی بود، به‌دلیل همگونی همه فرهنگ‌های غربی، واژه ”غربگرایی“^{۱۲} کاربرد یافت.^{۱۳}

در سال‌های پس از جنگ، به‌زودی آشکار شد که حتی این واژه گسترده‌تر نیز برای تبیین آن شیوه ارتباطی که الگوهای تنظیم شده دگرگونی اجتماعی را چنان سریع و وسیع پخش می‌کند، بس محدود است و به یک ارجاع جهانشمول نیاز است. در پاسخ به این نیاز واژه نوین ”مدرنیزاسیون“ ابداع شد.^{۱۴}

این ابداع در زمانی صورت گرفت که جامعه‌شناسی آمریکایی تحت‌تأثیر گسترش نهضت‌های استقلال‌طلبانه و ضدامپریالیستی گام‌های فعال خود را برای شناخت علل این بحران و تبیین الگوهای رفتاری دنیای غرب با جوامع در حال عصیان آغاز کرده بود. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی در بیش‌تر این تئوری‌ها به توسعه اقتصادی توجه می‌شد و ”مدرنیزاسیون“ مفهومی را القاء می‌کرد که بیش‌تر با واژه فارسی

8. Gallicization

9. Europeanization

10. American Way of Life

11. Americanization

در واقع، تلاش ایالات متحده آمریکا برای جهان‌گستری با حربه صدور فرهنگ بسیار پیش از جنگ جهانی دوّم آغاز شد. آندره زیگفرد در سال ۱۹۲۷ نوشت که ایالات متحده سال‌هاست که برای اشاعه ”شیوه زندگی“ خود در سراسر جهان سالیانه بین ۳ تا ۴ میلیارد دلار خرج می‌کند. (ibid, p. 387)

12. Westernization

13. ibid, p. 386.

14. ibid, p. 387.

”نوسازی“ قابل بیان است. در آن زمان سخن بیش‌تر بر سر آن بود که از طریق ایجاد چه دگرگونی‌هایی در ساختار اقتصادهای ماقبل صنعتی می‌توان راه‌گذار دنیای غیرصنعتی را از وضع ”سنتی“ به وضع ”مدرن“ هموار ساخت.

مدرنیزاسیون به معنای دگرگونی در ساختار اقتصادی جوامع ”سنتی“ نمی‌توانست از ”مدرنیزاسیون سیاسی“ جدا باشد. بدین ترتیب، تئوری‌های مدرنیزاسیون ایجاد دگرگونی در تمامی ابعاد جوامع غیرغربی را هدف گرفت. در سال ۱۹۶۵، هارولد لاسول،^{۱۵} اندیشه‌پرداز سیاسی آمریکایی و صاحب‌نظر در جامعه‌شناسی ارتباطات، مدرنیزاسیون را به‌عنوان فرآیندی توصیف کرد که دگرگونی در همه ارزش‌های اجتماعی، از قدرت تا آگاهی روشنفکری، را در بر می‌گیرد.

به‌رغم ستیز جامعه‌شناسی رسمی ایالات متحده آمریکا با دیدگاه تکاملی،^{۱۶} که بازتاب تعارض سیاسی جهان غرب با اتحاد شوروی و ایدئولوژی رسمی آن (مارکسیسم) بود، نظریات مدرنیزاسیون نمی‌توانست از این روح نگرش غرب به فرهنگ‌های غیرغربی مبرا باشد. گذر از ”جامعه سنتی“ به ”جامعه مدرن“ آن‌اسطوره بنیادینی بود که بر تمامی تئوری‌های مدرنیزاسیون غلبه داشت. اوج این نگرش را در نظریات روستو^{۱۷} می‌توان دید. در دهه ۱۹۶۰ میلادی، دیدگاه روستو نه تنها بر

15. Harold D. Lasswell

16. Evolutionism

17. Walt Witman Rostow

در سال ۱۹۱۶ در شهر نیویورک، در یک خانواده سرشناس یهودی، به‌دنیا آمد. تحصیلات خود را به‌عنوان دانش‌آموخته رودز به‌پایان برد. در سال‌های جنگ جهانی دوم (۱۹۴۲-۱۹۴۵) در OSS (دفتر خدمات استراتژیک)، سازمان اطلاعاتی ایالات متحده و سلف سیا، خدمت کرد. در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT) به‌عنوان استاد تاریخ اقتصاد تدریس کرد. در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۶ ریاست شورای برنامه‌ریزی سیاست‌های وزارت امور خارجه را به‌دست داشت و مشاور جان کندی به‌شمار می‌رفت. او در سال‌های ۱۹۶۶-۱۹۶۹ دستیار ویژه لندون جانسون بود. در این سال‌ها، روستو تأثیر فراوانی بر سیاست خارجی ایالات متحده گذارد و از مداخله نظامی آمریکا در ویتنام به‌شدت حمایت کرد. او در مسائل خاورمیانه مشی حمایت دیپلماتیک و نظامی از اسرائیل را، به‌ویژه در جریان جنگ شش‌روزه (۱۹۶۷)، پیش برد. برنامه موسوم به ”اصلاحات ارضی“ و سیاست نزدیکی ایران و اسرائیل از مهم‌ترین طرح‌های روستو بود که در دهه ۱۹۶۰ میلادی به‌وسیله حکومت پهلوی اجرا شد. روستو از سال ۱۹۶۹ به تدریس اقتصاد و تاریخ در دانشگاه تکراس مشغول شد. مهم‌ترین کتب او عبارتند از: *مراحل رشد اقتصادی* (۱۹۶۰) و *اقتصاد جهانی* (۱۹۷۸). روستو هنوز در قید حیات است. برادر او، اوژن روستو، نیز از شخصیت‌های متنفذ فکری و سیاسی ایالات متحده است.

جامعه‌شناسی آمریکایی حکومت می‌کرد بلکه از طریق اهرم دیوان‌سالاری دولتی و آکادمیک ایالات متحده بر مشی سیاسی و اندیشه نخبگان بسیاری از کشورهای وابسته به آمریکا نیز تأثیر عمیق گذارد و سرآغاز موجی از رفورم‌ها شد که نمونه ایرانی آن برای ما آشناست. در واقع، نظریه مدرنیزاسیون، چنان‌که روستو نیز مدعی آن بود،^{۱۸} به نوعی "مانیفست ضد کمونیستی" بدل شد و به‌عنوان یک "ایدئولوژی" چارچوب نظری بخش وسیعی از نخبگان جهان سوّم را شکل داد. در ایران نیز شبه‌مارکسیسم روستو بر نخبگان و روشنفکران تأثیر عمیق بر جای نهاد. اگر وجوه تشابه نظریات مدرنیزاسیون دهه ۱۹۶۰ را با نظریه تکامل اجتماعی مارکسیسم مدّ نظر قرار دهیم، درمی‌یابیم که این نگرش‌های ظاهراً متعارض در مفاهیم بنیادین، مانند تقدیس "صنعت" به‌عنوان تنها معیار "تکامل" و تحقیر "جامعه سنتی" و اعتقاد به زوال اجتناب‌ناپذیر آن، دارای وجوه تشابه اساسی‌اند.

اگر امروزه بر جامعه‌شناسی دهه ۱۹۶۰ ایالات متحده آمریکا و نظریه روستو تأکید می‌کنیم، از آنروست که زیرساخت نظری بخشی از روشنفکری ایرانی در دهه فوق تکوین یافته و فضای فرهنگی و دانشگاهی آن زمان و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم آن برخی از مفاهیم را در اندیشه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی تحصیل‌کردگان ما، که نخبگان امروزند، شکل داده است.

"تجدد": کشف دوباره

در سال‌های آغازین سده بیستم میلادی، توسط گروهی از ایرانیان در برلین نشریه‌ای منتشر می‌شد به‌نام کاوه. کاوه ظاهراً دغدغه "عقب‌ماندگی" ایران آن روز از "قافله تمدن" را داشت و برای "ترقی" ایران دل می‌سوزانید. کاوه نسخه‌هایی تجویز می‌کرد که، مدت کوتاهی پس از تعطیل آن، به‌دست یک حکومت نوخاسته پیچیده شد. از آن پس، به مدتی طولانی (بیش از نیم قرن)، و در مقطع زمانی که می‌توانست تعیین‌کننده سرنوشت ایران در دنیای معاصر باشد، سیاست و اقتصاد ایران در راهی گام نهاد که کاوه می‌خواست.

هم‌اکنون نیز هر دو برادر از حامیان فعال سازمان‌های صهیونیستی و دولت اسرائیل به‌شمار می‌روند. دونالد رمسفلد، وزیر دفاع کنونی ایالات متحده، از برکشیدگان پروفیسور اوژن روستو می‌باشد.
۱۸. عنوان دوّم کتاب *مراحل رشد اقتصادی روستو* این است: "یک مانیفست غیر کمونیستی".

به‌زعم کاوه، راه ترقی ایران در "تجدد" بود و "تجدد" نیز چیزی نبود جز پذیرش و تسلیم مطلق به راهی که غرب پیموده بود. نفس واژه "تجدد" بیانگر تلقی کاوه از فرآیند تحول جامعه ایرانی بود: گذر از "کهنه" به "نو". جوامع شرقی و کلیه ساخت‌ها و نهادها و سنن و آداب آن‌ها، حتی نحوه پوشاک، "کهنه" بود و وضع اروپای غربی "نو" و الگویی که همه باید به‌سوی آن ره می‌سپردند. در این معنا بود که کاوه می‌گفت: <تجدد حکم تاریخ است.> در واقع، در اندیشه این گروه از روشنفکران ایرانی آغاز سده بیستم "فرنگ" چیزی بیش از یک غایت زمینی که نوعی کعبه آرمانی بود.

در حقیقت سرزمین هزارویکشب همانجاست. فرنگی است که چراغ علاءالدین در دست گرفته و ثروت‌های بیکران شرق را می‌جوید و می‌یابد و می‌برد. چوب جادو نیز که به هر چه خورد خوانی گسترده می‌گردد در چنگ اوست... سندباد بحری است و با دنیای کوتوله‌ها در جنگ.^{۱۹}

در پایان سده بیستم نیز هنوز همان کلامی تکرار می‌شد که در آغاز این سده گفته شده بود؛ هنوز نیز گروهی به "تجدد" به‌عنوان "حکم تاریخ" می‌نگریستند:

داستان توسعه اقتصادی داستان تحول تاریخی است. بنابراین، نباید توسعه را با شاخص‌هایی مانند درآمد سرانه، تولید سرانه و شکاف بین کشورهای توسعه‌نیافته و توسعه‌یافته تعریف کرد... مسئله توسعه‌نیافتگی به تحول در دوران تاریخی بشر مربوط می‌شود. یک دوران تاریخی جدید به‌وجود آمده است. آنان که توانسته‌اند در گذر به دوره جدید موفق باشند توسعه‌یافته‌اند. و آنان که نتوانسته‌اند این توفیق را به‌دست آورند به اندازه یک دوران تاریخی از حرکت بشریت عقب مانده‌اند.^{۲۰}

غلظت این تاریخ‌گرایی تا بدان حد است که آدمی گاه گمان می‌برد با نوعی تاریخ‌نگری مارکسی در جامعه‌ای جدید مواجه است؛ و آن‌چه به‌عنوان "نظریه توسعه" ارائه می‌گردد چیزی نیست جز یک "ایدئولوژی" نوپدید با همان شاخص‌های اساسی "ماتریالیسم تاریخی". در این "ایدئولوژی" نه تنها تاریخ حرکتی جبرگرایانه از یک

۱۹. هما ناطق، "فرنگ و فرنگی‌مآبی و رساله انتقادی شیخ و شوخ"، *زمان نو* (چاپ خارج از کشور)، شماره ۱۳، شهریور ۱۳۶۵، ص ۴۹.

۲۰. حسین عظیمی، "فرهنگ و توسعه"، *ایران فردا*، سال اول، شماره دوم، مرداد و شهریور ۱۳۷۱، ص ۵۳.

دوران تاریخی "کهنه" و "محکوم به مرگ" به دوران تاریخی "نو" دارد بلکه دارای غایتی است که به جای سوسیالیسم "جامعه مدنی" نام گرفته است.

اگر وجه مشخص جوامع فئودالی نوعی تفکر خدامدار، اقتصاد طبیعی و حاکمیت سنت ایستا است، تجدد پرچمدار خردمداری، اقتصاد کالایی و جهانگشای سرمایه‌داری، فروپاشی سنت و پیدایش جامعه مدنی است... [در این جامعه مدنی] خانواده مردسالار... فرومی‌باشد، فردگرایی رواج می‌یابد، و زن به عرصه اقتصاد گام می‌گذارد... تجدد با انقلاب علمی مترادف است. نه تنها طبیعت که انسان و جامعه و تاریخ نیز در کمند تفکر علمی قرار می‌گیرد.^{۲۱}

این "جامعه مدنی" - واژه‌ای چند پهلو و مبهم، درست مثل سوسیالیسم - مدینه فاضله‌ای است که در آن همه خوبی‌ها یک جا گرد آمده، بهشتی است که حتی در آن یک شرّ زمینی یافت نمی‌شود، کمونیسمی است که حتی مارکس در توصیف آن مانده بود:

جامعه مدنی... جامعه‌ای است که ساختمان آن بر بنیاد عقلانیت استوار شده است. عنصر عقل تنها ساخت و سازمان جامعه را استوار نمی‌دارد بلکه بالاتر از همه بر رفتار و نگرش اعضای آن در برخورد به نهادهای اجتماعی، جامعه و به‌طور کلی کشور نیز چیرگی دارد. کوشش و پیکار هوشمندانه فرد برای رسیدن به غایت خویش بهر تقدیر نگرش او را نسبت به جامعه و کشورش شکل می‌دهد. از اینرو، برداشتی که انسان مدرن از جامعه و کشور خویش دارد، در تحلیل بازپسین برداشتی عقلانی است. به سخن بهتر، پیوند او با جامعه و کشورش بیش‌تر از آن‌که عاطفی باشد عقلانی است و در نتیجه استوار و کارآمد.^{۲۲}

در این "ناکجا آباد" هر چه بخواهید هست:

رشد علایق عقلانی و بوروکراتیک، تمرکز وحدت سیاسی، گسترش قانون به‌جای روابط سنتی و شخصی، گسترش مکانیسم‌های ارتباطی نیرومند میان قدرت سیاسی و جامعه مدنی، پیدایش مکانیسم‌های ثابت و مستمر برای حل منازعه سیاسی و به‌ویژه انتقال قدرت سیاسی، افزایش توانایی‌ها و ظرفیت‌های

۲۱. عباس میلانی، "تهران و تجدد"، *ایران‌نامه* (چاپ خارج از کشور)، سال نهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۰، صص ۴۴۱-۴۴۲.

۲۲. علیرضا مناف‌زاده، "صادق هدایت و تجدد در ایران"، *اختر* (چاپ خارج از کشور)، دفتر دهم، پائیز ۱۳۷۰، صص ۷۵-۷۶.

عملی حکومت، پیدایش مبانی جدید مشروعیت قدرت سیاسی، پیدایش مجاری مستمر برای مشارکت گروه‌های اخباری در سیاست، پیدایش ایدئولوژی جدید
 و...^{۲۳}

بررسی بحث‌های سال‌های اخیر نشان می‌دهد که محافل از روشنفکران ایرانی با تأخیری بسیار طولانی الگوها و راهکارهای دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ "مدرنیزاسیون" را "کشف" کرده‌اند. در دهه چهل شمسی، که فرآیند "مدرنیزاسیون" در چارچوب "انقلاب سفید" و با طراحی و حمایت سیاسی و مالی ایالات متحده آمریکا بر جامعه ایران تحمیل شد، این پدیده برای روشنفکری ایرانی بیگانه، نامطلوب و "امپریالیستی" جلوه می‌کرد؛ ولی امروزه - در دورانی که مباحث "مدرنیزاسیون" دهه‌های فوق به قلمرو تاریخ تفکر سیاسی رانده شده و متعلق به روزگار سپری شده جلوه می‌کند، این بینش در ایران تجدید حیات یافته است.

مهم‌ترین علت نظری این پدیده را باید در فروپاشی ایدئولوژی‌های کلاسیک چپ (مارکسیسم و انواع شبه مارکسیسم) جستجو کرد. بدینسان، روشنفکری چپ، یا ملهم از چپ، به نفی بسیاری از باورهای پیشین خود رسیده ولی ذهن شکل گرفته با قالب‌های فکری معین مفاهیم دیگری را در همان ساختار جای داده است. آنچه به ظاهر دیده می‌شود گریز از ایدئولوژی است و آنچه در واقع تحقق یافته، پرداخت یک "ایدئولوژی" جدید، حتی با دعوی "ایدئولوژی‌ستیزی"، است. نظریه‌های کلاسیک مدرنیزاسیون، به‌ویژه شبه‌مارکسیسم روستو، دارای قدرت انطباق جدی با قالب‌های بینش چپ است؛ و از آنجا که این تطابق هیچ انقلابی در ساختار فکری پیشین پدید نمی‌سازد، به‌سادگی می‌تواند یک "ایدئولوژی" جدید را شکل دهد. به همین دلیل است که در پی فروپاشی اندیشه مارکسیستی، ساخت‌های آرمانی چون "تمدن" و "تجدد" به سرعت وارد واژگان چپ کلاسیک ایران شد و مفاهیمی چون "جامعه مدنی" کاربرد وسیع یافت و چنان مختصات اوتوپایی به خود گرفت که پیش‌تر بر مفاهیمی چون "سوسیالیسم" حمل می‌شد. فراگیری این موج تا بدان حد بود که یکی از سرشناس‌ترین سازمان‌های مارکسیستی پیشین ایران، "فدائیان خلق" (اکثریت)، در نخستین کنگره خود "تجدد" را به‌عنوان یک «ارزش پایه‌ای» مطرح ساخت.

۲۳. حسین بشیریه، "نهادهای سیاسی و توسعه"، فرهنگ توسعه، سال اول، شماره ۳، آذر و دی ۱۳۷۱،

منطق این فکر آن بود که در جامعه عقب مانده ما پیکار در راه تجدد یک رکن مبارزه است و لذا ضروری است تا از مقوله "تجدد" مستقلاً در بحث ارزش‌ها نام برده شود.^{۲۴}

علی کشتگر، از رهبران پیشین سازمان چریک‌های فدایی خلق، این موج جدید را «رنسانس ایرانی» علیه «فرهنگ استبدادی مشرق‌زمین»؛ فرهنگی «آمیخته با عقاید و سنن واپس‌گرای مذهبی آن هم مذهب شیعه» می‌خواند و روشنفکران ایرانی را به «شناخت جنبه‌های منفی فرهنگ‌مان و کنار گذاردن شیوه‌ها و روش‌هایی که در خون‌مان رفته است» دعوت می‌کند.^{۲۵} به‌زعم " " "دیروز و "تجددخواه" امروز، این "رنسانس" انقلابی است فرهنگی علیه «نیروهای مدفون سنت».^{۲۶}

سنت‌ستیزی شاخص موج تجددگرای امروزی در برخی محافل روشنفکری ایرانی است. در این نگرش، وجه تمایز و گاه تعارض ارزشی جوامع در بنیادهای فرهنگی و تمدنی متفاوت نیست، بلکه در تعارض میان «کهنه» و «نو» است.

توسعه... یک مفهوم کاملاً جدید است و از این اندیشه ناشی شده که انسان موجودی است که می‌تواند در تعیین و تغییر سرنوشت خود نقش فعالی داشته باشد... در اندیشه سنتی، انسان چنین منزلت و موقعیتی در دنیا ندارد. او فرد مستقل و صاحب اختیاری در دنیا نیست و دنیای وی محل گذر و آزمون است نه مکان بقا و عمل. لذا، یک جامعه سنتی وقتی در عمل و به اجبار توسعه و پیشرفت را پذیرا می‌گردد، در اندیشه و نظام ارزشی خود در تناقض با آن قرار می‌گیرد.^{۲۷}

چنین نگرشی به "سنت" (مفهومی عام که پدیده‌های بسیار بغرنج و متنوع تمدنی - فرهنگی راه، از دین گرفته تا ساخت‌های خویشاوندی و نظام ارزشی، در بر می‌گیرد)، حتی با مقیاس‌های نظری دهه ۱۹۶۰ میلادی نیز از سوی یک اندیشمند جدی عامیانه تلقی می‌شود. حتی در آن دوران نیز دیرپایی، شمول و عمق پدیده‌های تمدنی و نهادها و ساخت‌های فرهنگی و مقاومت آن در برابر فرآیند "مدرنیزاسیون" برای پژوهشگران علوم اجتماعی تأمل برانگیز بود. در سال ۱۹۶۸، مور برگر در *بین‌المللی*

۲۴. کار [اکثریت] (چاپ خارج از کشور)، شماره ۷۷، اول تیر ۱۳۶۹، ص ۲.

۲۵. فدایی (چاپ خارج از کشور)، شماره ۶۹، آذر ۱۳۶۹، ص ۱۶.

۲۶. کار [اکثریت] (چاپ خارج از کشور)، شماره ۸۰، اول آبان ۱۳۶۹، ص ۱۳.

۲۷. موسی غنی‌نژاد، "ایدئولوژی‌های التقاطی و فرهنگ ضد توسعه"، فرهنگ توسعه، سال دوم، شماره ۶، خرداد و تیر ۱۳۷۲، ص ۵۲.

علوم/اجتماعی نوشت که قدرت دو نهاد دین و خویشاوندی در جوامع خاور نزدیک، در مفهوم وسیع آن که از افغانستان تا مصر و از ترکیه تا سودان را دربرمی گیرد، و تأثیر آن بر سیاست و اقتصاد این کشورها، حتی در ترکیه و مصر که بیش از سایر کشورهای منطقه در راه "مدرنیزاسیون" گام نهاده‌اند، اعجاب‌انگیز است:

به‌ویژه قدرت اسلام در ترکیه نه تنها اعجاب‌ناپذیر بازنندگان خارجی را برانگیخته بلکه حتی حکام سکولار و مدرن ترکیه را نیز به حیرت انداخته است.^{۲۸}

"امپاتی": انگیزش روانی - فرهنگی "تجدد"

امپاتی^{۲۹} در اصل واژه‌ای روانشناختی است که از سال ۱۹۱۲ کاربرد یافت و منظور از آن توانایی تبدیل یک انسان به موضوع تلقین بود.^{۳۰} این واژه در چند دهه اخیر وارد حوزه جامعه‌شناسی شد و در این معنا معادل‌های فارسی چون "خوبذیری" و "همدلی" برای آن برگزیده شد که هیچ یک دقیق نیست. در این کاربرد، منظور از امپاتی نوعی القاء روانی - فرهنگی است، مستقیم یا غیرمستقیم، که طی آن به فرد، یا یک گروه اجتماعی یا جامعه، تلقین می‌شود که خواستار موقعیتی ایده‌آل گردد که در برابرش تصویر شده است. دانیل لرنر، که در دهه ۱۹۵۰ این مفهوم را در نظریه مدرنیزاسیون به‌کار گرفت، می‌نویسد:

امپاتی یک مکانیسم روانی است که فردی را قادر می‌سازد تا خود را در موقعیت فرد دیگر قرار دهد و خویشتن را با نقش، فضا و جایگاهی متفاوت با آنچه دارد تعیین هویت کند.^{۳۱}

به‌گفته لرنر، مهم‌ترین انگیزشی که سبب امپاتی می‌شود این است که فرد گمان برد "مدل" او در وضعیتی بهتر از او قرار دارد.

از آغاز استیلای جهانی تمدن جدید غرب، امپاتی به‌عنوان یک سازوکار روانی مهم‌ترین عامل فرهنگی مؤثر بر آن بخش از سکنه دنیای استعمارزده بود که با زندگی

28. Moore Berger, "Near Eastern Society: The Islamic Countries", *International Encyclopedia of the Social Sciences*, vol. 11, p. 100.

29. Empathy

30. *The Shorter Oxford English Dictionary on Historical Principles*, vol. 1, p. 648.

31. Lerner, *ibid*, p. 391.

کشورهای متروپل آشنا می‌شدند. این انگیزش در پایه فرآیند "فرهنگ‌پذیری" این مردم قرار داشت. معهدا، به‌ویژه پس از جنگ دوّم جهانی بود که امپاتی به‌عنوان یک مکانیسم روانی - سیاسی توده‌ای توسط دستگاه تبلیغاتی دنیای غرب در جهت ایجاد یک بازار انبوه مصرف (اقتصادی و فرهنگی) به‌کار گرفته شد. در این کاربرد توده‌ای، امپاتی دیگر تنها عامل جذب نخبگان "جهان عقب‌مانده" به فرهنگ "جهان پیشرفته" نبود بلکه موجی جهان‌گستر بود که همسان‌گری فرهنگی همه ملل و اقوام و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را هدف گرفته بود. از جنگ دوّم جهانی به این سو، وسایل ارتباط جمعی غرب با ارائه یک مدل آرمانی از "انسان غربی"، مدل "وضع بهتر"، نقش اساسی در توسعه امپاتی ایفا نمودند. به‌گفته لرنر، گسترش جهانی امپاتی سبب پیدایش تقاضاهای جدید در مردمی شد که پیش‌تر حتی تصوّر چنین نیازهایی را نداشتند. رواج این احساس جدید نیاز شرایط جدیدی را بر مدیریت جوامع غیرغربی تحمیل کرد. آنان باید راه‌هایی می‌یافتند تا میان این تقاضاهای جدید و فزاینده و امکانات‌شان تعادل نسبی ایجاد کنند؛ تعادلی که در واقع نوعی عدم تعادل بود.^{۳۲} این احساس نیاز تنها اقتصادی نبود؛ در عرصه‌های متنوع، از جمله سیاست و فرهنگ، نیز بازتاب داشت. در روشنفکران جهان غیرصنعتی این احساس نیاز پیدا شد که نه تنها فرهنگ و سنن جامعه خود بلکه حتی ساختارهای اجتماعی کهن خود را نیز باید امحاء و یا به‌سان غرب بازسازی کنند. این آن فرآیندی است که دانیل لرنر "انقلاب احساس محرومیت فزاینده"^{۳۳} نامیده است. این "انقلاب" شکافی ژرف در جوامع غیرغربی ایجاد کرد: شکاف میان "توقعات" و "امکانات". در نتیجه در بخشی از مردم این جوامع، به‌ویژه در شهرنشینان، نارضایتی عمیق، دائمی و ارضاء‌ناشدنی پدید شد: آنان می‌خواهند "دیگری" شوند بی‌آن‌که امکانات و شرایط این دگرسانی را داشته باشند.

در چهار دهه پس از جنگ دوّم جهانی، امپاتی در بنیاد موج فرهنگی نیرومندی قرار گرفت که در جهت سلب هویت‌های بومی در دنیای غیرغربی و پذیرش نهادها و ساخت‌های اجتماعی و سیاسی و آداب و ایستارهای تمدن غالب جهانی عمل می‌کرد؛ بی‌آن‌که در همخوانی یا عدم همخوانی این "هویت جدید" با ریشه‌های فرهنگی و ساختاری این جوامع تعمق شده باشد. این کنش، "دو فرهنگی شدن"^{۳۴} بخشی از سکنه

32. *ibid*, pp. 390-391.

33. *Revolution of Rising Frustration*

34. *biculturalism*

دنیای غیرغربی را به ارمغان آورد. انسان دو فرهنگی جدید از هویت تاریخی - بومی خود گریزان بود و با شور و شعف پیدایش یک فرهنگ همسان جهانشمول را، که گویا عضویت او را در "باشگاه بهروزان جهان" تأمین می‌کرد، صلا می‌داد.

از واشنگتن تا مسکو و توکیو، از توکیو تا سیدنی و دهلی، او دهلی تا قاهره و مادرید و برلین همه چیز یکسان شده است. جهان ما با شتابی شگفت‌انگیز به سوی یگانگی و یکسانی پیش می‌رود. فاصله‌ها از میان برداشته می‌شود. دور نزدیک می‌آید و نزدیک نزدیک‌تر می‌شود. رسوم ملی و هنرهای ملی شتابان به داخل موزه‌ها پناه می‌برند. در سراسر جهان و در جمیع شئون تنها یک شیوه پیش می‌رود: شیوه زندگی بین‌المللی.^{۳۵}

از سوی دیگر، موجی از جنبش‌های خودگرایانه^{۳۶} پدید شد که می‌خواست در برابر این گرایش حریصانه به بلع فرهنگ‌های غیرغربی مقاومت کند. این پدیده در قالب‌ها و الوان متنوع بومی - فرهنگی رخ نمود و به‌ویژه در جنبش‌ها، جنگ‌های خونین و انقلاب‌های استقلال‌طلبانه جهان سوم در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی رخ نمود. در دهه ۱۹۷۰ به نظر می‌رسید که این موج فرونشسته و راه افول می‌پیماید ولی مدتی بعد با عمق و قدرتی شگرف و در قالب نوعی بازگشت به خویش مامتظر سربرکشید؛ چنان بنیادگرایی که در نیمه سده بیستم تصور آن ناممکن بود.

انقلاب توقعات فزاینده و احساس محرومیت ارضاءناشدنی نیز طی چهار دهه در کار بود و تعادل ساختاری جوامع غیرغربی، و در نهایت تعادل ساختاری جهان به‌عنوان یک کل واحد، را می‌خورد و فرو می‌ریخت؛ و سرانجام سیلابی پدید ساخت خروش مهیب آن امروزه، در آستانه هزاره سوم میلادی، غرب را به هراس انداخته است. در ژانویه ۱۹۹۳/شپیگل نوشت:

در جایی که تصویرهای تلویزیون‌ها سطح زندگی کشورهای صنعتی را با جذابیت تصویر می‌کند و کشورهای غیر غربی جز تنگدستی چیزی برای ارائه به مردم خود ندارند، نسل جوان گرسنه آفریقا خود را برای مهاجرت به کشورهای اروپایی آماده می‌کند و با تخته پاره بادبان خودساخته از تنگه جبل الطارق

۳۵. محمدعلی خنجی، *بیانه جبهه بین‌المللی*، تهران: بی‌نا، اردیبهشت ۱۳۴۳، ص ۷.

می‌گذرد و در ۴۰ دقیقه مرز میان فقر و ثروت را می‌گذرد. "میلیون‌ها خواهند آمد" و برتراند اشنایدر می‌گوید: "چه کسی فرمان شلیک خواهد داد؟"^{۳۷}

"مدرنیزاسیون" و دنیای غیراروپایی

ویژگی اساسی نظریه‌های "مدرنیزاسیون" در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی، تفکیک مطلق گرایانه ساختارهای پیچیده و متنوع جوامع انسانی به دو مدل عام و تجریدی بود. نظریه‌پردازان "مدرنیزاسیون" توجه خود را به برخی دگرگونی‌های اساسی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی - که گمان می‌بردند در پیدایش جوامع معاصر غرب نقش تعیین‌کننده داشته - و به برخی مختصات اساسی - که گمان می‌بردند وجه تمایز جامعه جدید غربی از جوامع غیرغربی است - معطوف داشتند. آنان، بر این اساس، به استخراج الگویی عام به نام "راه گذار به مدرنیته" و پرداخت یک "گونه آرمانی"^{۳۸} مدلی عام و انتزاعی، موسوم به "جامعه مدرن" دست زدند.

در مقابل این "جامعه مدرن"، "جامعه ماقبل مدرن" قرار دارد: انتزاع گونه آرمانی از این جامعه، قطب دیگری بود که نظریه "مدرنیزاسیون" را استوار می‌داشت و بدان قوام می‌بخشید. بنابراین، از طریق بسیط کردن هر چه ممکن‌تر تاریخ و ساختار متنوع و بغرنج جوامع غیرغربی و انتزاع برخی مختصات عام، مدل آرمانی دیگری ساخته شد که طیف گسترده‌ای از جوامع بشری را، از چین و هند گرفته تا قبایل بومی استرالیا و آفریقا و آمریکا، در بر می‌گرفت. این جامعه "ماقبل مدرن" باید دارای ساختاری نسبتاً ساده و فاقد تقسیم کار گسترده و پیچیده و نهادها و نقش‌های اجتماعی تخصصی متنوع، که ویژگی "جامعه مدرن" انگاشته می‌شد، می‌بود. در چنین جامعه‌ای، فعالیت‌های اساسی در دست معدودی نهاد تمرکز داشت که عموماً بر محور خانواده و مناسبات خویشاوندی استوار بود؛ و در درون هر نهاد نقش‌های اجتماعی محدود به افراد معینی بود. در چنین جامعه‌ای، "تحرک اجتماعی" ناممکن یا بسیار دشوار و نامتعارف بود چه رسد به این که غلام، رویگرزاده یا بچه شبانی به پادشاهی رسد؛ نقش‌های اجتماعی پایدار و ابدی بود و پیش از تولد بر لوح سرنوشت هر کس حک شده. در چنین جامعه‌ای، نه "افکار عمومی" وجود داشت نه "مشارکت اجتماعی" - که

۳۷. هانس مارتین، هارالد شومان، "برای دومین بار از بهشت رانده می‌شویم"، ترجمه توفیق گلی‌زاده، آدینه، شماره ۸۰-۸۱، خرداد ۱۳۷۲، ص ۷۴.

هر دو ویژه "جامعه مدرن" انگاشته می‌شد. عامه مردم خارج از نقش‌های مقدر خود نمی‌توانستند در حیات اجتماعی و سیاسی مؤثر باشند. آزادی و انتخاب فردی وجود نداشت؛ هر انسانی محکوم به زیست در شبکه حیات جمعی خود بود و آنچه ضمیر او را متعین می‌داشت "ما" بود. منفعت فردی مفهومی بود ناشناخته. فرهنگ و بینش جامعه نیز منطبق با این ساختار بسیط بود. روستو می‌گفت:

جامعه سنتی جامعه‌ای است که ساختار آن در چارچوب کارکردهای محدود تولیدی توسعه یافته است و بر علم و تکنولوژی ماقبل نیوتونی، و بر نگرش ماقبل نیوتونی به جهان، مبتنی است.^{۳۹}

به دید ماریون لوی، جامعه "غیرمدرن" جامعه‌ای است با درجه نازل تخصصی بودن نهادهای اجتماعی، پیوند ناچیز این نهادها با هم، تمرکز اندک، گسترش نازل گردش پول و اقتصاد مبتنی بر بازار، دیوان‌سالاری بسیط و محدود، کارکردهای وسیع مناسبات خویشاوندی. اقتصاد چنین جامعه‌ای روستایی-کشاورزی است و روستا نیازهای مصرفی شهرها را، که عموماً دارای جمعیت اندک و فاقد مشاغل پیچیده هستند، تأمین می‌کند. به عکس، "جامعه مدرن" جامعه‌ای است با درجه عالی تخصصی بودن نهادها و نقش‌های اجتماعی، پیوند وسیع نهادها با هم، تمرکز بالا، گسترده‌گی اقتصاد پولی و بازار، دیوان‌سالاری وسیع و تکامل یافته، و کاهش کارکردهای خویشاوندی. اقتصاد "جامعه مدرن" شهری-صنعتی است و کالاها، خدمات و دانش از شهر به روستا صادر می‌شود.^{۴۰}

در نگرش بسیاری از نظریه‌پردازان "مدرنیزاسیون"، دو گونه آرمانی "سنتی" و "مدرن" در رابطه تاریخی با هم قرار داشتند و این رابطه مفهوم "گذار" را تحقق می‌بخشید. در فرآیند این "گذار" جامعه سومی شکل می‌گرفت که "جامعه انتقالی" خوانده می‌شد. این گذار، "مدرنیزاسیون" (تجدد) نام داشت و فرآیندی بود از "کهنه" به "نو"، از "بساطت" به "بغرنجی". مهم‌ترین خصیصه "جامعه مدرن"، که سایر ابعاد حیات اجتماعی را تعیین می‌بخشید، اقتصاد مبتنی بر صنعت بود. با تعمیم الگوی تاریخ‌گرایانه فوق، این نتیجه به دست می‌آید که جوامع غیرصنعتی معاصر، از آنجا که در

39. Walt W. Rostow, *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto*, Cambridge University Press, 1960, p. 4.

40. Marion Levy, *Modernization and the Structure of Societies*, Princeton University Press, 1966.

مراحل "ماقبل مدرن" رشد هستند، هنوز مختصات گذشته اروپای غربی بر آنان غلبه دارد ولی با ورود آنان به مرحله صنعتی تمامی ابعاد حیات اجتماعی و فرهنگی شان دگرگون و "مدرن" خواهد شد یعنی مختصات امروزی غرب را به خود خواهند گرفت. در این فرآیند، ساخت بسیط "سنتی" دگرگون خواهد شد و نهادها و نقش‌های متنوع تخصصی پدید خواهد آمد. ویلبر مور فرآیند مدرنیزاسیون را چنین می‌دید:

تحول تام یک جامعه سنتی یا ماقبل مدرن به تکنولوژی و سازمان اجتماعی متناسب با آن که شاخص جامعه پیشرفته است؛ یعنی کشورهای از نظر اقتصادی موفق و از نظر سیاسی باثبات غرب... این فرآیند یک دگرگونی عام است که شرایط و شیوه زندگی را در بر می‌گیرد.^{۴۱}

از دیدگاه نظریه‌پردازان "مدرنیزاسیون"، مشکلات جوامع جهان سوم و ناکامی آنان در نیل به دستاوردهای صنعتی معاصر، ناشی از "عقب‌ماندگی تاریخی" آنان بود. این کشورها برای غلبه بر این عقب‌ماندگی نخست باید بر "سنت‌گرایی"^{۴۲} ساخت‌های اجتماعی و نهادهای سیاسی و ارزش‌های فرهنگی خود فائق می‌آمدند- یعنی الگوهای "مدرن" را در این عرصه می‌پذیرفتند، و اگر چنین قابلیت‌ی نشان می‌دادند آنگاه می‌توانستند تکنولوژی را از غرب به کشور خود منتقل کنند. در این کشورها، "رسالت" تحقق مدرنیزاسیون با نخبگان سیاسی است. آنان، اگر تحصیل کرده غرب یا متأثر از آموزه‌های غربی باشند، می‌توانند با ایفای نقش در تحول نظام سیاسی و انطباق آن با ساخت‌های سیاسی غرب روند "تجدد" را سرعت بخشند. گام بعدی، ایجاد دگرگونی اجتماعی است. نقش کشورهای پیشرفته غرب، به‌عنوان مهد و کانون "تجدد"، کمک به این نخبگان در اصلاح نظام سیاسی و اجتماعی کشورشان است. فرانسیس آبراهام می‌نویسد: کشورهای پیشرفته غربی نه فقط به‌دلیل نوع دوستی بلکه برای صیانت از خود نیز باید به مدرنیزاسیون جهان سوم یاری رسانند زیرا این فرآیند عدم تعادل جهان را کاهش می‌دهد. در غیر این صورت، عدم رضایت فزاینده‌ای که زائیده نظام ارزش‌ها و نهادهای سنتی جوامع "عقب‌مانده" است به بروز انقلاب‌های کمونیستی، یا ملهم از

41. Wilbert Moore, *Social Change*, N. J.: Prentice- Hall, 1974, p. 94.

42. traditionalism

کمونیسم، خواهد انجامید و دیکتاتوری‌های توتالیتری پدید خواهد آمد که دشمنی با غرب پیشه آن‌هاست.^{۴۳}

گفتیم که نظریه‌های مدرنیزاسیون بر انتزاع دو گونه آرمانی از "جامعه سنتی" و "جامعه مدرن" شکل گرفت. در یک قطب، گونه‌ای است به‌غایت بسیط و ناهمخوان با جهان امروز و در قطب دیگر گونه‌ای با کلیه مختصات و ساخت‌هایی که گویا با تحولات در سده اخیر جهان انطباق دارد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی، جیمز کالمن در انتقاد از این مطلق‌گرایی نوشت: نگرش سه مرحله‌ای (سنتی، انتقالی، مدرن) مانند تمامی چنین الگوسازی‌هایی به ارائه یک تصویر کاذب از قطب "سنتی" در زنجیره مدرنیزاسیون گرایش دارد. در این نگرش، از سویی، در سنجش خصلت ایستا و جامد "جامعه سنتی" اغراق می‌شود در حالی که برخی نظام‌های سیاسی در تاریخ گذشته حتی با شاخص‌های امروز نیز "مدرن" محسوب می‌شوند. از سوی دیگر، الگوی "جامعه مدرن" با وضع واقعی و موجود جامعه غربی آمیخته می‌شود. به‌عبارت دیگر، جوامع غربی به‌عنوان دارندگان چنان مختصات آرمانی معرفی می‌شوند (مانند برابری، مشارکت همگانی و غیره) که در عمل فاقد آن‌اند.^{۴۴}

یکی از این مختصات آرمانی، که به‌شدت درباره آن اغراق شده و می‌شود، مشارکت همگانی است. فرض بر این است که "جامعه سنتی" جامعه‌ای است فاقد مشارکت و "جامعه مدرن" جامعه‌ای است واجد عالی‌ترین سطح مشارکت همگانی در حیات اجتماعی و سیاسی. دانیل لرنر در نقد این داوری می‌نویسد:

گونه آرمانی جامعه مشارکت‌پذیر هنوز در غرب مدرن وجود ندارد و شاید هیچگاه در جایی تحقق نیابد. چنان‌که سنجش‌های افکار عمومی بارها و بارها نشان داده است، شهروندان [غربی] غالباً از گذشته بی‌اطلاع‌اند، رأی‌دهندگان نسبت به آینده مذبذب‌اند، و مصرف‌کنندگان غالباً در انتخاب [نیازهای‌شان] سردرگم‌اند. اتکاء افکار عمومی [غرب] بر نهادهای روزمره روشنگری اجتماعی،

43. Francis M. Abraham, *Prospects on Modernization: Toward a General Theory of Third World Development*, Washington, DC: University Press of America, 1980, pp. 1-29.

44. James S. Coleman, "Modernization: Political Aspects", *International Encyclopedia of the Social Sciences*, vol. 10, p. 396.

مانند مدارس و وسایل ارتباط جمعی، افکار عمومی را به سمت روزمره شدن پیش می‌برد.^{۴۵}

چنین دعوت‌های جسته و گریخته به واقع‌بینی بر سیاست‌گزاران دنیای غرب تأثیر نداشت. آنان طی چند دهه با اهرم‌های قدرتمند سیاست و اقتصاد، و با میانجی‌گری بخشی از نخبگان بومی، به تحمیل طرح‌های "توسعه" خود بر دنیای غیرغربی دست زدند. ثمره این دستکاری،^{۴۶} ساخت‌زدایی یا بی‌اندام کردن^{۴۷} جوامع غیرغربی و تبدیل آنان به موجوداتی بی‌شکل و مسخ شده در پیرامون جهان غرب بود. استراتژیست‌های غربی در رابطه با کشورهای غیرغربی این اندرز ادموند برک را نادیده گرفتند که می‌گفت:

هر چه سنت کهن تر باشد احترام ژرف‌تری را برمی‌انگیزد زیرا حاوی خرد جمعی تبلور یافته نسل‌های بیشتری است. به چنین سنت‌هایی باید با توجه اکید برخورد کرد و از دستکاری عجولانه در آنها پرهیز نمود.^{۴۸}

تنها از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوائل دهه ۱۹۸۰، و با آشکار شدن نتایج تلخ سیاست‌های مدرنیزاسیون دو دهه پیشین، بود که این نظریه‌ها مورد نقادی جدی قرار گرفت؛ در زمانی که از جوامع "سنتی" جز مصالحی تخریب‌شده چیزی به جا نمانده بود. از جمله این منقدین باید به دانیل شروت،^{۴۹} اریک ولف^{۵۰} و استفن ساندرسن^{۵۱} اشاره کرد. چکیده این انتقادات چنین است:

"توسعه‌گرایان" عناصری را در جوامع غیرغربی به‌عنوان "سنت" می‌شناختند و خواستار دگرگونی آن بودند که خصیصه ذاتی و جدایی‌ناپذیر فرهنگ آنان و زائیده هزاران سال تطور و تکوین فرهنگی و تاریخی این جوامع بود. به‌عکس، آن عناصری

45. Lerner, *ibid*, pp. 387-388.

46. manipulation

47. destructuralization

48. M. Morton Auerbach, "Edmund Burke", *International Encyclopedia of the Social Sciences*, vo. 2, p. 222.

49. Daniel Chrot, *Social Change in the Twentieth Century*, Harcourt Brace Javonich, 1977.

50. Eric Wolf, *Europe and the Peoples without History*, University of California Press, 1982.

51. Stephen K. Sanderson, *Macrosociology: An Introduction to Human Societies*, N. Y.: Harper & Row, 1988.

در فرهنگ غرب "مدرن" انگاشته می‌شد که مولود وضع خاص این فرهنگ بود و حتی در ازمنه‌ای که اروپای غربی هنوز به دوران "مدرن" تاریخ خود گام نهاده بود وجود داشت. نظریه پردازان "مدرنیزاسیون" علت "عقب ماندگی" جوامع غیر غربی را به این "سنت گرایی" نسبت می‌دادند و بر چند سده پیشینه مناسبات فرهنگی و تجاری استعماری غرب با سایر جوامع، به ویژه مداخلات نظامی مکرر اروپای غربی و سپس ایالات متحده آمریکا، چشم می‌پوشیدند. در نتیجه، نسخه‌های آنان بسیاری از کشورهای جهان سوّم را کم و بیش به جوامعی بدل کرد که نه "مدرن" اند و نه "سنتی".

توسعه گرایان فرآیند غربی، و به ویژه انگلیسی، صنعتی شدن را به عنوان الگو فراروی جهان غیر غربی قرار می‌دادند و در القاء این امپاتی چنان ابرام می‌ورزیدند که صنعتی شدن به آرمان تمامی روشنفکران جهان غیر غربی بدل شد. به نوشته فرانسویس آبراهام، این نظریه پردازان چند مسئله را نادیده گرفتند: اول، بریتانیا بدون رقابت و بدون مداخله یک قدرت پیشرفته صنعتی فرآیند صنعتی شدن خود را طی کرد حال آن که تلاش کشورهای "پیرامونی" برای صنعتی شدن همواره با رقابت کشورهای ثروتمند، از نظر تکنولوژیک پیشرفته و از نظر نظامی قدرتمند غرب مواجه بود. دوّم، آن شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که در سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی برای بریتانیا وجود داشت (مانند انباشت سرمایه از طریق غارت مستعمرات) در سده بیستم برای کشورهای "پیرامونی" فراهم نبود. سوّم، توسعه گرایان گمان می‌بردند که نتایج صنعتی شدن غرب، مانند اندیویدوآلیسم و ماتریالیسم، مطلوب همه جهانیان است در حالی که چنین پدیده‌هایی با ارزش‌ها و ایستارهای فرهنگی برخی از جوامع انطباق نداشت.^{۵۲}

"مدرنیزاسیون" در عمل

سه تا چهار دهه از تحقق برنامه‌های مدرنیزاسیون جهان غرب در کشورهای غیرصنعتی می‌گذرد و در پرتو تولید کلان صنعتی و فراصنعتی و بازارهای جهانشمول آن می‌توان ادعا کرد که آرمان روستویی "جامعه مصرف انبوه" در بخش‌های وسیعی از جهان تحقق یافته است. ولی هنوز جهان، در آستانه هزاره سوّم میلادی، با پدیده "عقب ماندگی" کشورهای جهان سوّم، که اکنون کشورهای "پیرامونی" خوانده می‌شوند، در ابعادی بس هولناک‌تر از سال‌های پس از جنگ دوّم جهانی مواجه است. و اکنون می‌توان ادعا کرد

52. Abraham, ibid, pp. 176-204.

که این عقب‌ماندگی معلول برنامه‌های "مدرنیزاسیون" در "جهان پیرامونی" است که نه تنها رفاه و بهروزی و پیشرفت اقتصادی برای بخش کثیری از مردم جهان به ارمغان نیاورد بلکه آنان را به چنان ورطه تاریکی پرتاب کرد که امروزه سکنه ۴۲ کشور با میانگین درآمد سرانه‌ای کمتر از ۵۰۰ دلار در سال با فقر کشنده دست به گریبان اند.

مهم‌ترین برنامه‌ای که در چارچوب نظریه‌های مدرنیزاسیون در سال‌های پس از جنگ دوّم جهانی اجرا شد، و در استراتژی آمریکایی توسعه جایگاه محوری داشت، "اصلاحات ارضی" و یا بهتر بگوئیم "تقسیم ارضی" بود. در آن دوران، غرب به این برنامه صرفاً به‌عنوان یک تاکتیک سیاسی علیه رشد کمونیسم می‌نگریست هر چند ادعا می‌شد که در درازمدت به افزایش تولید زراعی نیز خواهد انجامید. ساموئل هانتینگتون می‌گفت:

تقسیم ارضی... دهقانان را از حالت منبع بالقوه انقلاب درآورده و به یک نیروی اجتماعی اساساً محافظه‌کار بدل می‌سازد... در کره جنوبی طرح آمریکایی تقسیم زمین... در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ ناستواری روستایی را بسیار کاهش داد و نفوذ بالقوه و بالفعل کمونیست‌ها را در میان دهقانان بسیار ضعیف کرد.^{۵۳}

گمان هانتینگتون این بود که >تقسیم ارضی اثر بسیار استوارکننده‌ای بر نظام سیاسی دارد.<^{۵۴} شکوفایی و رشد اقتصادی یعنی چه؟ پاسخ هانتینگتون تردیدآمیز بود، ولی به‌رروی باید حامل نویدی می‌بود تا نخبگان جهان سوّم را خشنود کند.

مزایا و عدم مزایای اصلاحات ارضی بر حسب معیارهای دیگر شاید چندان مشخص نباشد. تأثیر فوری تقسیم ارضی... معمولاً کاهش بازدهی و تولید کشاورزی است اما در درازمدت هم بازدهی و هم تولید کشاورزی افزایش خواهد یافت.^{۵۵}

و اکنون، آنگاه که می‌شنویم هنوز از "عدم باروری زمین" در جهان توسعه‌نیافته سخن می‌رود، می‌توانیم درباره‌ی نتایج طرح جهانشمول "اصلاحات ارضی" داوری قطعی به‌دست دهیم:

۵۳. ساموئل هانتینگتون، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر

علم، ۱۳۷۰، ص ۵۴۴.

۵۴. همان مأخذ، ص ۵۴۷.

۵۵. همان مأخذ، ص ۵۴۸.

ایولاکوست در سال ۱۹۸۹ نوشت که میانگین تولید محصولات کشاورزی در جهان سوّم بسیار کم است: میانگین تولید سرانه هر کشاورز آمریکایی بیش از ۲۰ تن، هر کشاورز اروپای غربی بیش از ۱۰ تن و هر کشاورز جهان سومی کمتر از یک تن، و غالباً کمتر از نیم تن، است. او یکی از دلایل این عدم باروری را «کوچک شدن تدریجی قطعات زمین به نسبت افزایش جمعیت در روستا» می‌داند.^{۵۶} طبق گزارش سال ۱۹۹۰ دبیرخانه سازمان ملل متحد، در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۵ تولید سرانه محصولات غذایی (غلات، حبوبات و سیب‌زمینی) در آسیا ۲۳۵ کیلوگرم در سال بود که در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۸ به ۲۹۹ کیلوگرم رسید و افزایش ناچیزی داشت. در همان مقطع زمانی، در آفریقای مرکزی و جنوبی ۲۲۹ کیلوگرم بود که به ۱۸۹ کیلوگرم، و در شمال آفریقا ۲۹۱ کیلوگرم بود که به ۲۸۷ کیلوگرم کاهش یافت.^{۵۷} فاجعه اینجاست که در آغاز دهه ۱۹۶۰، یعنی در بحبوحه اجرای طرح‌های «اصلاحات ارضی»، تنها ۱۸/۱ درصد نیازهای غله و برنج جهان سوّم از طریق واردات از کشورهای صنعتی تأمین می‌شد ولی در پایان دهه ۱۹۸۰ این نسبت به ۷۸/۶ درصد رسید.^{۵۸}

به عبارت دیگر، جهان صنعتی حتی در عرصه کشاورزی نیز دنیای غیرصنعتی را به‌طور تام و تمام به خود وابسته کرد؛ دنیایی که در یک تقسیم کار عادلانه می‌توانست تأمین‌کننده مواد غذایی جهان باشد. امروزه، «جهان پیرامونی» در حالی که انباشته از ماشین‌آلات کشاورزی و کود شیمیایی و سم برای دفع آفات زراعی است و بزرگ‌ترین بازار مصرف این کالاهای کشورهای صنعتی را تشکیل می‌دهد- و در کشورهایی چون ایران شبکه آبیاری کهن و پیشرفته آن (قنات) به «موزه تاریخ» سپرده شده و به دلمشغولی محققین ژاپنی بدل گردیده و بر ویرانه‌های میلیون‌ها موتور و پمپ و چاه عمیق سرب‌کشیده است- در تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای غذایی خود مانده است.^{۵۹} در

۵۶. ایولاکوست، کشورهای رو به توسعه، ترجمه غلامرضا افشار نادری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۴۴.

۵۷. دورنمای کلی اقتصادی و اجتماعی جهان تا سال ۲۰۰۰، ترجمه اسفندیار رستگار، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۰.

۵۸. همان مأخذ، ص ۱۴۲.

۵۹. تولید گندم ایران در سال پرباران ۱۳۷۷ حدود ۶/۵ میلیون تن بود و مصرف کشور حدود ۱۰ میلیون تن. به عبارت دیگر، باید سه میلیون تن گندم وارد می‌شد که با احتساب هزینه حمل حدود ۵۰۰ میلیون

پایان سده بیستم میلادی، طبق گزارش صندوق جهانی توسعه کشاورزی، ۲/۵ میلیارد نفر از مردم جهان در مناطق روستایی کشورهای توسعه نیافته و در زیر خط فقر زندگی می کردند که ۲/۱۹ میلیارد نفر آنان در قاره آسیا مأوا داشتند. از این میان، یک میلیارد نفر، یعنی یک پنجم جمعیت جهان، فقرای غیرمولد ساکن روستاها بودند که به هزینه تأمین اجتماعی می زیستند. شمار روستائیان بسیار فقیر جهان در سال های ۱۹۷۲-۱۹۹۲ چهل درصد افزایش یافته است.^{۶۰} در همین حال، با اعترافی غم انگیز مواجه هستیم: لستر براون، رئیس انستیتوی نظارت جهانی واشنگتن، در گزارش سالیانه خود نوشت:

دانشمندان کشاورزی اخیراً متوجه شده اند که بسیاری از نظام های کشاورزی که چند هزار سال دوام داشته اند، نشان دهنده استفاده صحیح از خاک، آب و عناصر غذایی اند... این ارزیابی جدید تا حدی از نیاز به استفاده بهتر از منابع و تا حدی از فزونی علاقه به تکنولوژی های زیستی سرچشمه می گیرند. مشکلات پیچیده بحران غذا در آفریقا در اوائل دهه ۱۹۸۰ دانشمندان را وادار به نگرش دقیق تر به شیوه های مورد استفاده کشاورزان روستایی کرد.^{۶۱}

مسئولیت این فاجعه با کیست؟ آیا جز طراحان غربی استراتژی های توسعه و میانجی های بومی آنان، که پهنه وسیع جهان توسعه نیافته را به آزمایشگاه تئوری های خود بدل ساخته اند، کس دیگری مسئول است؟ این تحول را در نمونه ای مشخص پی می گیریم: نیجریه!

نیجریه کشوری است با ۹۲۳ هزار کیلومتر مربع مساحت و ۱۳۰ میلیون نفر جمعیت که دارای اراضی حاصلخیز، معادن غنی - به ویژه نفت، و نیروی انسانی کافی است. شاید همین عوامل در شرایط طبیعی رشد و فقدان تأثیرات مخرب خارجی، کافی بود تا نیجریه را در سده بیستم میلادی به کشوری غنی و پیشرفته بدل کند. ولی سرنوشت این کشور به گونه دیگر رقم خورد.

در گذشته، اقتصاد نیجریه بر دو بخش کشاورزی و تجارت مبتنی بود و در کنار آن صنایع کوچک نیز سهمی در تأمین معیشت مردم داشت. جامعه نیجریه به امیرنشین های

دلار قیمت داشت. در سال های اخیر، ایران، در مجموع، سالیانه حدود یک میلیارد دلار صرف واردات مواد غذایی کرده است.

60. *The Economist*, November 28, 1992, p. 59.

۶۱ لستر براون، جهان در آستانه سال ۲۰۰۰، ترجمه مهرسیما فلسفی، تهران: سروش، ۱۳۶۹، ص ۲۵۰.

مسلمان تقسیم می‌شد که هر یک در قلمرو خود نوعی حکومت دمکراتیک مبتنی بر سنن بومی به‌شمار می‌رفت. قوانین دینی و ساختارهای شورایی قدرت امیر را کاملاً محدود می‌کرد. دولت نقش مهمی در اقتصاد نداشت و فعالیت‌های اقتصادی عموماً به‌دست مردم و نهادهای غیردولتی بود.^{۶۲}

ورود اروپاییان به این سرزمین پدیده‌ای شوم بود که قریب به چهار سده "شکار سیاه" و تجارت برده را در پی داشت. نخستین بار در سال ۱۴۴۱ پرتغالی‌ها ۱۲ مرد و زن و کودک را به بردگی بردند و از آن پس این تجارت ادامه یافت. در هفت سال بعد تعداد کسانی که به‌عنوان برده به بازار لیسبون برده شدند به یک‌هزار تن رسید. سپس، پای اسپانیایی‌ها باز شد که به‌رهبری اسقفی به‌نام لاس کازاس بردگان غرب آفریقا را برای فروش به آمریکا صادر می‌کردند. برده‌گیری مردم نیجریه با ورود "بازرگانان" انگلیسی به اوج رسید. انگلیسی‌ها در سده هیجدهم به بزرگ‌ترین قدرت برده‌دار منطقه بدل شدند. در سال ۱۷۷۰ نیمی از تجارت برده غرب آفریقا در انحصار بریتانیایی‌ها بود که ناوگانی مرکب از ۲۰۰ کشتی با ظرفیت ۵۰ هزار برده در اختیار داشتند. در سده هیجدهم، تعداد بردگان آفریقایی بریتانیا در جامائیکا ۳۰۰ هزار نفر بود و در سال ۱۷۶۰ نیمی از جمعیت ۴۰۰ هزار نفری ویرجینیا بردگان آفریقایی بودند.^{۶۳} در سده نوزدهم، تهاجم غربیان با ورود مسیونرها ادامه یافت و این بار اعتقادات دینی و فرهنگ مردم نیجریه را هدف گرفت و سرانجام، در آغاز سده بیستم، نیجریه رسماً به مستعمره بریتانیا بدل شد. استعمار بریتانیا پس از تسلط کامل بر نیجریه، اراضی مزروعی این کشور را املاک سلطنتی اعلام کرد و امیران محلی موظف شدند به‌عنوان اتباع دربار بریتانیا سالیانه خراج معینی را به مقامات بریتانیایی بپردازند. در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۹ سرپرستی این ملک بزرگ با لرد فردریک لوگارد،^{۶۴} رجل سرشناس استعماری و فرماندار کل نیجریه، بود. به‌علاوه، بریتانیا از غارت معادن نیجریه نیز منافع کلان می‌برد. (در سال ۱۹۳۶ معادن قلع نیجریه به تنهایی حدود دو میلیون پوند استرلینگ درآمد داشت.)

62. *Americana*, 1985, vol. 20, p. 337c.

63. Clark Moore and Ann Dunbar [eds.], *Africa: Yesterday and Today*, New York: Praeger, 1969, pp. 106-109.

64. Frederick John Dealtry Lugard, 1st Baron (1858-1945)

نیجریه در سال ۱۹۶۰ در حالی به استقلال ظاهری دست یافت که ساختارهای کهن سیاسی آن توسط استعمار به شدت تخریب شده بود. نیجریه در زمان استقلال، به‌رغم غارت دوران استعماری، هنوز از نظر اقتصادی جامعه‌ای زنده و متکی به خود بود با ۵۵ میلیون نفر جمعیت. در این زمان نیجریه بزرگ‌ترین تولیدکننده بادام زمینی جهان، با تولید سالانه حدود دو میلیون تن بود، و دومین تولیدکننده کاکائوی جهان پس از غنا.^{۶۵} استخراج و صدور نفت نیجریه از سال ۱۹۵۸ آغاز شد. تا سال ۱۹۷۹ دو کمپانی نفتی رویال داچ شل و بریتیش پترولیوم جمعاً ۵۷ درصد استخراج نفت نیجریه را به‌دست داشتند و بقیه به کمپانی‌های آمریکایی تعلق داشت.^{۶۶} در این سال، دولت نیجریه، به این بهانه که بریتیش پترولیوم نفت این کشور را به حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی فروخته است، سهام این کمپانی را "ملی" کرد ولی مجتمع فراملیتی شل و کمپانی‌های آمریکایی با فراغ‌بال و بی‌رقیب به حضور خود در این کشور ادامه دادند.^{۶۷} بلافاصله، استخراج نفت نیجریه افزایش چشمگیر یافت و از ۹۴/۹ میلیون به ۱۱۵/۵ میلیون تن رسید و در سال ۱۹۸۰ این کشور را به دومین صادرکننده نفت به ایالات متحده آمریکا بدل نمود.^{۶۸} به این ترتیب، خلاء نفتی حاصله از انقلاب ایران جبران شد. در سال ۱۹۸۱، نیجریه ششمین تولیدکننده نفت جهان بود.

همزمان با آغاز صدور نفت نیجریه، برنامه‌های "مدرنیزاسیون" نیز آغاز شد که آشکارا بلع سهمیه درآمد ملی این کشور از صدور نفت و بازگرداندن آن به جیب کمپانی‌های غربی را نشانه گرفته بود. این سرآغاز فرآیندی بود که بقایای پیکر زنده این جامعه نگون‌بخت را فروریخت و مردابی پدید ساخت که امروزه نیجریه به کام آن فرو رفته است. برنامه اول "توسعه" نیجریه (۱۹۶۰-۱۹۶۵) بر اساس طرح‌های بانک جهانی تنظیم شد که دو هدف اصلی را برای "توسعه" این کشور اعلام کرده بود: <ایجاد و رشد سریع بخش صنعتی> و <افزایش مشارکت دولت در اقتصاد.>^{۶۹}

65. *Africa: South of Sahra, 1982-1983*, London: Europa Publication, 1982, p. 780.

66. *ibid*, p. 782.

67. در نتیجه چنین ضربه‌هایی به بریتیش پترولیوم بود که این شرکت عظیم دولتی با ۵۴ میلیارد دلار دارایی در سال ۱۹۹۲، ۷۱۵ میلیون دلار ضرر داد. (*Business Week*, July 12, 1993, p. 72).

68. *Africa...*, *ibid*, p. 1380.

69. Carl K. Eicher and Carl Leidholm [eds.], *Growth and Development of the Nigerian Economy*, Michigan State University, 1970, p. 62.

امروزه، نیجریه کشوری است با کشاورزی ورشکسته که میانگین تولید غله آن تنها ۸۰۰ کیلوگرم در هکتار است (مقایسه شود با ۴/۸ تن در ایالات متحده آمریکا و ۳ تن در جمهوری خلق چین)^{۷۰} و متکی بر صادرات نفت. سهم کشاورزی (و ماهیگیری) در تولید ناخالص ملی از ۶۲/۲ درصد در سال ۱۹۶۲ به ۲۱ درصد در سال ۱۹۸۰ کاهش یافت و امروزه کمتر از نیمی از این رقم است. صدور محصولات کشاورزی، که در سال ۱۹۶۰ چهار پنجم صادرات نیجریه را تشکیل می‌داد، در سال ۱۹۷۰ به ۴۴ درصد و در سال ۱۹۷۹ به ۶ درصد رسید. امروزه، دیگر نیجریه محصول کشاورزی برای صادرات ندارد. صادرات بادام زمینی از سال ۱۹۷۵ متوقف شد و تولید آن تنها مقدار اندکی برای مصرف داخلی است. کشت کائو نیز به نابودی گرائید.^{۷۱} نیجریه امروز کشوری است با دیوان‌سالاری متورم و فاسد، بولتن‌های "شیک" اقتصادی به زبان‌های اروپایی، ۳۰ میلیارد دلار بدهی خارجی،^{۷۲} و نظام سیاسی آشوب‌زده و ملعبه دست نظامیان.

نیجریه نیز، چون سایر کشورهای نفت‌خیز- از جمله ایران، از دوران "رونق نفتی" بهره برد و مبالغ هنگفتی ارز به درون این کشور سرازیر شد: در سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۷۸ درآمد نفتی نیجریه حدود ۱۰ میلیارد دلار در سال بود که در سال ۱۹۷۰ به ۱۶/۶ میلیارد دلار و در سال ۱۹۸۰ به ۲۲/۵ میلیارد دلار رسید.^{۷۳} در سال‌های بعد، سقوط قیمت نفت درآمد نیجریه را به ۱۰ میلیارد دلار کاهش داد و این کشور را با بحران شدید ملی مواجه ساخت. بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی که از سال ۱۹۷۶ تاکنون نصیب نیجریه شده می‌توانست زیرساخت یک اقتصاد ملی شکوفا را پدید آورد ولی به علت فقدان عقل سلیم نخبگانی دوران‌دیش و ملی، که استعمار و امپریالیسم غرب ریشه آن را خشکانیده است، این دلارهای نفتی از طریق دیوان‌سالاری فاسد و واسطه‌های بومی به جیب کمپانی‌های غربی رفت و تنها ثمری که بر جای گذارد ساخت‌زدایی بنیادین جامعه نیجریه بود.

امروزه، بسیاری از روستاهای نیجریه تخلیه شده و روستائیان خو گرفته به زندگی مصرفی برای دستیابی به مشاغل کاذب به شهرهای بزرگی چون لاگوس، عبادان و

۷۰. براون، همان مأخذ، ص ۲۴۱.

۷۱. *Africa...*, ibid, p. 780.

۷۲. *Time*, July 19, 1993, p. 15.

۷۳. *Africa...*, ibid, p. 1380.

کادونا روی می آورند. لاگوس، که جمعیت آن با سرعتی چشمگیر در حال افزایش است،^{۷۴} یکی از انبوه‌ترین فقرای شهری را در خود جای داده است. چندی پیش، روزنامه آلمانی *فرانکفورتر روندشاور* در گزارشی چنین نوشت:

برای همه مردم نیجریه، گذشته دورانی افسانه‌ای است. وقتی درباره گذشته، درباره اوائل دهه ۱۹۸۰، دورانی که این کشور هنوز در اوج رونق نفتی غوطه می‌خورد، سخن می‌رود از آن زمان چون بهشت عدنی یاد می‌شود که مردم نیجریه را از آن بیرون کرده‌اند... در هیچ کشور آفریقایی مانند نیجریه اقتصاد با چنین سرعتی افول نکرده است. اوائل دهه ۱۹۸۰، درآمد سرانه در نیجریه بیش از ۱۰۰۰ دلار بود و اکنون به ۳۰۰ دلار هم نمی‌رسد. یک استاد دانشگاه ماهیانه ۱۵۰۰ نایرا، برابر با ۳۳۰ مارک، حقوق می‌گیرد. حقوق او از اوائل دهه ۱۹۸۰ تاکنون ثابت مانده است. این پول در آن زمان برابر با ۶۰۰۰ مارک بود... در سال‌های اخیر، شمار دانشجویان ۵۰ درصد افزایش یافته و به ۱۴۰ هزار نفر رسیده ولی بودجه آموزشی کشور کاهش یافته است... قفسه‌های کتابخانه‌ها منظره غم‌انگیزی دارد: جدیدترین کتاب‌ها و مجلات مربوط به سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ است. از آن به بعد پولی برای خرید وجود نداشته است. بنابراین، رساله‌های دانشگاهی نیز ناگزیر کهنه است... دانشجویان باید خود خرج خوراک و مسکن را بدهند... اغلب به جای سه نفر، هشت دانشجو در یک اتاق زندگی می‌کنند... هم افراد فقیر، که دیگر دست‌شان به دهان‌شان نمی‌رسد، و هم مرفه‌ترها، که مجبور شده‌اند سطح زندگی خود را تنزل دهند، به‌طور روزمره در پی آن‌اند تا از قوت لایموت جامعه، که هر روز کمتر می‌شود، بخش بیشتری را به جیب زنند. این سنت رایج که از یک کار یا یک کمک‌قدردانی شود در آفریقا در قالب مناسبات پولی رفته است. در اروپا این تاکتیک بقا را با واژه‌های زشتی چون "رشوه" و "فساد" می‌نامند، اما در کشورهای به‌اصطلاح در حال رشد این مکانیسم نوعی زنجیره دایره‌وار بزرگ برای تجدید توزیع ثروت اجتماعی است. هرج و مرج نهادین شده در فرودگاه‌ها در این مورد به‌قدر کافی درس آموز است... "پسران لاگوس" نام شعبده‌بازان ماهری است که هر روز، با ریه‌هایی انباشته از سرب اتومبیل‌ها، با راه‌بندان‌های چند ساعته می‌آمیزند. آنان با عبور از بین سپر و

۷۴. لاگوس و حومه آن، که در سال ۱۹۵۰ تنها ۲۹۰ هزار نفر جمعیت داشت، در سال ۱۹۹۶ مأوای ۱۰/۹ میلیون نفر از مردم نیجریه شد و طبق پیش‌بینی سازمان ملل متحد جمعیت آن در سال ۲۰۱۰ به بیش از ۲۰ میلیون نفر خواهد رسید. در این زمان، لاگوس پنجمین ابرشهر جهان خواهد بود. ("Lagos (Nigeria)", *Microsoft Encarta Reference Library 2003*)

کاپوت ماشین‌ها نقش قفسه‌های متحرکی را دارند که به سرنشینان اتومبیل‌ها، که بی‌دفاع در چنبره ترافیک و فروشندگان قرار می‌گیرند، هر چیز قابل حمل را عرضه می‌کنند: از ساعت مچی تا آنتن‌های پرتابل تلویزیون و صندلی مخصوص بچه. اگر دولت بخواهد محدودیت واردات را تشدید کند و یا به‌طور جدی به کنترل اجناس قاچاق پردازد، با خشم^{۷۵} ” مواجه خواهد شد زیرا بیش‌تر کالاهایی که آن‌ها به سرنشینان اتومبیل‌ها عرضه می‌کنند از خارج می‌آید. و اگر ”پسران لاگوس“ دست به شورش بزنند، چنین شورشی برای هر دولتی مشکلی بزرگ‌تر از هر اعتصابی خواهد بود... ممر معاش ”پسران لاگوس“ شیفتگی مردم نیجریه به کالاهای وارداتی است. از مایه خمیر هلندی تا شلوارهای تایلندی، هر چیزی که در خارج تولید شود بهتر از کالاهای داخلی است... کمتر کسی است که مایل باشد شهر را ترک کند زیرا در شهر هنوز راه‌ها و امکانات زیادی برای کسب چند نایرا وجود دارد؛ امکاناتی که اغلب قانونی نیست ولی چه می‌شود کرد؟^{۷۵}

فرانکفورتر روندش او بزرگ‌ترین مانع بهبود اقتصاد نیجریه را وابستگی به ”طلای سیاه“ یعنی نفت می‌داند که ۹۰ درصد صادرات این کشور را تشکیل می‌دهد. تجربه نیجریه به روشنی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان یک جامعه کهن با ۲۰۰۰ سال تاریخ را در ۳۰ سال به نابودی کامل کشانید!

لاگوس تنها مخلوق ناقص الخلقه آزمایشگاه نظریه‌های ”مدرنیزاسیون“ دهه ۱۹۶۰ نیست. در سراسر جهان پیرامونی صدها شهر بزرگ و کوچک می‌توان یافت که جمعیتی قریب به ۱/۵ میلیارد انسان را در فضای خفقان‌آور خود جای داده‌اند.

در کشورهای جهان سوّم شهر بزرگ فضایی است که در آن ظواهر چشمگیر ”مدرن شدن“ به اعلی درجه تمرکز یافته است: فرودگاه‌ها، بزرگ‌راه‌ها، آسمانخراش‌ها، شرکت‌های چند ملیتی، فعالیت‌های تبلیغاتی، ترافیک فشرده

۷۵. مجله *اومانیست* در شماره اول نوامبر ۱۹۹۵ خود تصویری مشابه از کودکان خیابانی نایروبی به دست داد. تعداد کودکان خیابانی نایروبی بین ۳۰ تا ۱۵۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. آن‌ها به‌طور عمده کودکانی هستند که والدین‌شان در اثر ایدز، مالاریا، سل، تصادف با اتومبیل و غیره از میان رفته‌اند و بدون سرپرست در خیابان‌ها رها شده‌اند.

Stacey Young, "Open Season on Nairobi's Street Kids", *Humanist*, 1 November 1995, in:

http://pangaea.org/street_children/africa/nairo.htm

اتومبیل‌ها، بانک‌ها، هتل‌های زنجیره‌ای جهانی برای جهانگردان، مراکز اجتماعی پیمانکاران بزرگ، محله‌های ویلایی لوکس، مناطق صنعتی، و همچنین حلی‌آبادها.^{۷۶}

جمعیت شهرنشین دنیای پیرامونی در آغاز دهه ۱۹۶۰ میلادی ۴۲۰ میلیون نفر بود که در سال ۱۹۸۵ به ۱/۲ میلیارد نفر رسید^{۷۷} و طبق پیش‌بینی بانک جهانی در آغاز سده بیست و یکم دو میلیارد خواهد بود.^{۷۸} در این زمان، از ۲۱ ابرشهر^{۷۹} جهان ۱۸ ابرشهر در دنیای توسعه‌نیافته خواهد بود که برخی فقیرترین کشورهای جهان‌اند.^{۸۰} بالاترین میزان رشد شهرگرایی که تاکنون به ثبت رسیده به شهرهای آفریقایی (۱۰ درصد در سال) تعلق دارد. در مکزیکوسیتی، شهری که ظرفیت زیست تنها ۴ میلیون انسان را دارد و اکنون قریب به چهار برابر این تعداد را در خود جای داده، سه میلیون دستگاه اتومبیل و ۳۵ هزار کارخانه وجود دارد که دود ناشی از آن، زمانی که باد نمی‌وزد، فضای شهر را کشنده می‌کند. کراچی ۸/۴ میلیون نفر جمعیت دارد که در سال ۲۰۰۲ به ۱۹ میلیون نفر خواهد رسید. هم‌اکنون کراچی ۳۰ درصد کمتر از مصرف خود آب آشامیدنی دارد و فقرا مجبورند آب غیربهداشتی، با همه عوارض آن، بیاشامند. در کینشازا (زئیر) ۴ میلیون انسان زندگی می‌کنند. نرخ بیکاری در این شهر ۸۰ درصد و

۷۶. ایولاکوست، همان مأخذ، ص ۵۹.

۷۷. همان مأخذ، ص ۵۷.

۷۸. آندره فونتن، یکی بدون دیگری: نظم نوین جهانی؟، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: فاخته، ۱۳۷۱، ص ۱۳۳.

79. Megacity

منظور از "ابرشهر"، شهری است با جمعیت ۱۰ میلیون نفر و بیش‌تر.

۸۰. طبق آمار سال ۲۰۰۲، از ده ابرشهر اصلی جهان تنها سه ابرشهر در جهان توسعه‌یافته واقع است (توکیو با ۲۶/۴ میلیون نفر، نیویورک با ۱۶/۶ میلیون نفر، و لس‌آنجلس با ۱۳/۴ میلیون نفر جمعیت). هفت ابرشهر در دنیای توسعه‌نیافته قرار دارد: مکزیکوسیتی (۱۸/۴ میلیون نفر)، بمبئی (۱۸/۱ میلیون نفر)، سائوپولو (۱۷/۸ میلیون نفر)، شانگهای (۱۷ میلیون نفر)، لاگوس (۱۳/۴ میلیون نفر)، کلکته (۱۲/۹ میلیون نفر) و بوئنوس آیرس (۱۲/۶ میلیون نفر). ابرشهرها ۷۵ درصد مصرف چوب صنعتی و ۶۰ درصد مصرف آب جهان را به خود اختصاص داده‌اند و حدود ۸۰ درصد کربنی که کره زمین را آلوده کرده محصول آنان است.

Steve Jones, "Some Demographics of Mega Cities", in:

<http://www3.sympatico.ca/truegrowth/demographics.htm>

نرخ تورّم ۳۰۰۰ درصد است. در شورش سپتامبر ۱۹۹۱ کینشازا قریب به یک میلیارد دلار کالا، از لباس تا کامپیوتر، به غارت رفت.^{۸۱}

در جهان پیرامونی، ابرشهر - که عموماً به صورت "شهر توده‌وار"^{۸۲} (انبوه بی‌ریخت) رخ می‌نمایاند، انگلی است غول‌پیکر که درآمد ملی را می‌بلعد بی‌آن‌که چیزی به تولید ملی بیفزاید.^{۸۳} به‌نوشته آندره فونتن، تا سال ۱۹۸۹ مجموع مبالغی که در زمینه طرح‌های عمرانی شهری، به‌ویژه ساختمان مترو، در کشورهای جهان سوّم هزینه شد به ۱۲۰۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد که ۴۴ درصد درآمد ناخالص ملی این کشورها بود.^{۸۴}

پیدایش سرطانی ابرشهرها محصول منحصربه‌فرد تحولات دهه‌های اخیر در جهان پیرامونی نیست. بی‌اندام کردن جوامع غیرغربی و بهم‌ریزی ساختار جهانی مخلوق هولناک دیگری نیز آفریده است که چون هیولای دکتر فرانکنشتین موجودیت خالق خود را مورد تهدید قرار داده است: مهاجرت!^{۸۵}

81. *Time*, January 11, 1993, pp. 24-34.

82. Mass City

۸۳. طبق آمار سازمان ملل متحد (۲۰۰۲)، ۷۴ درصد مردم آمریکای لاتین در مناطق شهری زندگی می‌کنند. این نسبت در اروپا ۷۳ درصد و در ایالات متحده آمریکا، استرالیا و زلاندنو ۷۵ درصد است.

United Nations Population Fund, "Migration and Urbanization", in:

<http://www.unfpa.org/modules/6billion/populationissues/migration.htm>

بنابراین، برخلاف تصوّر خام توسعه‌گرایان، افزایش شهرنشینی به معنی توسعه‌یافتگی نیست.

۸۴. همان مأخذ.

مرتضی الویری شهردار تهران در ۲۰ تیرماه ۱۳۷۸ از تأسیسات متروی تهران دیدن کرد و گفت این عملیات تاکنون ۱۶۰ میلیارد تومان هزینه برداشته است. محسن هاشمی، مدیرعامل شرکت راه‌آهن شهری تهران و حومه (مترو)، گفت: برای ساختن ۶۰ کیلومتر خط روی زمینی و ۴۰ کیلومتر خط متروی زیرزمینی در تهران صد میلیارد تومان دیگر مورد نیاز است. او اظهار امیدواری کرد که کل پروژه متروی تهران در سال ۱۳۸۸ به بهره‌برداری کامل برسد. (صبح/امروز، پنجشنبه ۳۱ تیر ۱۳۷۸، ص ۹)

۸۵. طبق تخمین بنیاد جمعیت سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۰۲ حدود ۶۰ میلیون نفر مهاجر کشورهای توسعه‌نیافته در کشورهای توسعه‌یافته زندگی می‌کنند.

United Nations Population Fund, "Migration and Urbanization", in:

<http://www.unfpa.org/modules/6billion/populationissues/migration.htm>

وزیر محیط زیست آلمان، کلاوس توپفر، پیش از شرکت در کنفرانس محیط زیست ریو... در آوریل گذشته میهمان چین بود. او توجه به حقوق انسان را به میزبان چینی خود گوشزد کرد. طرف چینی گفت: این حقوق را می‌توان به مردم ارزانی داشت ولی آیا دولت آلمان حاضر خواهد بود هر سال ۱۰ تا ۱۵ میلیون چینی را بپذیرد و آن‌ها را تیمار کند؟ این واکنش دور از انتظار زبان نماینده دمکراسی غربی را بست.^{۸۶}

این "نماینده دمکراسی غربی" عاقل‌تر از آقای جرج بوش (پدر) بود. بوش در دوران ریاست‌جمهوری خود فرمانی صادر کرد که طبق آن چینی‌هایی که ادعا می‌کردند قربانی قانون تک‌فرزندی کشور خود شده‌اند حق ورود به ایالات متحده آمریکا را دارند. بوش و آن کسانی که از این نمایش تبلیغاتی او شادمان شدند هیچگاه به این نیندیشیدند که با اعطای "دمکراسی زاد و ولد" به چین جمعیت جهان چه رشد هولناکی خواهد داشت و این <سیل> بنیان‌کن، به تعبیر اکونومیست، چه مصائبی برای دنیای صنعتی به بار خواهد آورد. آن کمپانی‌های فراملیتی که برای رهایی از بحران اقتصادی کنونی بازار میلیاردی چین را خواب می‌بینند نیز هیچگاه به این مسئله نمی‌اندیشند. هنوز چین به این موج نپیوسته ولی همین نسیم اندک "دمکراسی" که بر آن وزیده میزان رشد جمعیت جهان را از ۱/۷ درصد در اوائل دهه ۱۹۸۰ به ۱/۸ درصد افزایش داده است. در واقع، بدون حضور چین نیز این فرآیند برای غرب سهمگین است:

به‌طور متوسط سالیانه یک میلیون مهاجر خارجی وارد خاک ایالات متحده آمریکا می‌شود که ۲۰۰ هزار تن از آنان مهاجران غیرقانونی‌اند.^{۸۷} از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۸ سه میلیون مکزیکی، یعنی ۴ درصد جمعیت مکزیک، به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کردند.^{۸۸} بیزنس ویک این پدیده را <بزرگ‌ترین موج مهاجرت در تاریخ آمریکا> می‌خواند و پیش‌بینی می‌کند که طی سال‌های ۱۹۹۲-۲۰۱۰، ۷/۶ میلیون سیاه‌پوست، ۸/۵ میلیون آسیایی و ۱۵/۲ میلیون اسپانیولی‌زبان جمعیت ایالات متحده افزوده شود. رشد جمعیت سفید ایالات متحده آمریکا در این دوران به تنهایی ۱۱/۱ میلیون نفر خواهد بود.^{۸۹} به‌رغم این که ۹۰ درصد مهاجرین به ایالات متحده نیروی کار مفیدند^{۹۰} و

۸۶. مارتین، شومان، همان مأخذ.

87. *Business Week*, July 21, 1993, p. 26.

88. *The Economist*, November 28, 1992, p. 79.

89. *Business Week*, *ibid*, p. 28.

از این طریق سالیانه ۱۴۰ هزار نیروی متخصص، یعنی "مغزهای" جهان توسعه نیافته، به نیروی کارشناسی آمریکا افزوده می شود، به رغم این که کارفرمایان آمریکایی از این وضع سود می برند و مهاجران را عموماً به کارهای سنگین می گمارند،^{۹۱} و به رغم این که در سال مالی ۱۹۹۱-۱۹۹۲ دولت ایالات متحده ۹۰۴ میلیون دلار مالیات فقط از مهاجران غیرقانونی، نه همه مهاجران، دریافت کرد،^{۹۲} معهداً آمریکایی از این فرآیند ناخشنود است. تایم ابراز تعجب می کند که چرا در کشوری که تقریباً همه جمعیت آن، به جز سرخپوستان، مهاجر و اعقاب مهاجران اند، باید در نظرسنجی ها ۷۰ درصد مردم خواستار بستن اکید مرزها به روی مهاجران باشند.^{۹۳} پاسخ روشن است:

بیش از دو دهه، از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰، جهان صنعتی دوران بی سابقه توسعه سریع و افزایش تولید را طی کرد: تجارت رشد کرد، درآمدها افزایش یافت، استانداردهای زندگی اوج گرفت، و در اروپا، ایالات متحده و ژاپن عملاً هر کس که جویای کار بود می توانست شاغل شود. ولی اکنون اقتصاد ما در حال ایستایی است. درآمدها کاهش می یابد، دولت ها با کسری فاحش بودجه مواجه اند، و بدتر از همه، میلیون ها نفر نمی توانند کار پیدا کنند. در اروپای غربی بیش از ۲۰ میلیون کارگر عاطل مانده اند و نرخ بیکاری به ۱۱ درصد رسیده و در حال افزایش است. تقریباً نیمی از بیکاران اروپای غربی بیش از یک سال است که بیکارند. در ایالات متحده آمریکا وضع بدتر از اروپاست: ۸/۹ میلیون نفر بیکارند. در علم اقتصاد آمریکا واژه جدیدی پیدا شده: "رشد بیکاران".^{۹۴} نرخ رسمی بیکاری ۷ درصد است ولی در واقع میلیون ها کارگر خود را با کارهای پاره وقت و موقت سرگرم کرده اند. در ژاپن نرخ بیکاری در بیست سال

90. *Time*, June 21, 1993, p. 35.

91. *Business Week*, *ibid*, p. 26.

در دهه ۱۹۷۰ هر ساله کمتر از ۳۰۰۰ نفر از اتحاد شوروی به ایالات متحده آمریکا مهاجرت می کردند. در دهه ۱۹۸۰ به طور متوسط سالیانه ۶۰ هزار نفر از روسیه به آمریکا مهاجرت کردند. (ناصر طهماسبی، "فاجعه ای به نام آوارگی"، علم و جامعه (چاپ خارج از کشور)، شماره ۸۴، سال ۱۱، مرداد ۱۳۶۹)

92. *ibid*.

93. *Time*, *ibid*, p. 35.

94. *Jobless Growth*

اخیر بی سابقه است: ۲/۳ درصد کافی است که آینده اشتغال در ژاپن را به زیر سؤال برد.^{۹۵}

به نوشته نیوزویک «مسئله اصلی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دهه ۱۹۹۰ مسئله اشتغال است.»^{۹۶} رهبر یک گروه آمریکایی ضدمهاجران در کالیفرنیا می گوید:

اگر مجسمه آزادی بتواند سخن بگوید خواهد گفت: بسیاری از مردم من بیکار و بی خانمان هستند، ذخایر طبیعی من به علت جمعیت زیاد و فرسایش به سرعت رو به نابودی است و شهرهای من مملو از تبهکاری است. دوران آرامش مقوله‌ای است متعلق به گذشته.^{۹۷}

بیزنس ویک سال ۱۹۹۲ را «سال واژگون» برای غول‌های اقتصادی جهان نامیده و می نویسد که این سال، «سال کساد بازار، بیکاری و آشفتگی سیاسی» بود. در این سال بسیاری از کمپانی‌های بزرگ، به ویژه کمپانی‌های اتومبیل‌سازی، با کاهش بی سابقه ارزش بازار خود مواجه شدند: پژو فرانسه ۳۳ درصد، دایملر بنز ۳۰ درصد، فیات ایتالیا ۱۶ درصد و کمپانی‌های انگلیسی ۱۶ درصد.^{۹۸} در این سال «بزرگ‌ترین ضربه در تاریخ کمپانی‌های آمریکا» بر پیکر IBM وارد شد: این کمپانی به بحرانی‌ترین دوران تاریخ ۷۹ ساله خود وارد شد. IBM که در سال ۱۹۸۶ فروش ۲۰۰ میلیارد دلاری سال ۱۹۹۵ را خواب می دید، ۴/۹۶۵ میلیارد دلار ضرر کرد و یکصد هزار تن از کارکنان آن بیکار شدند.^{۹۹}

در چنین اوضاعی، که اروپای غربی به «سخت‌ترین دوران بحران اقتصادی خود پس از جنگ دوّم جهانی»^{۱۰۰} وارد شده، «بحران مهاجرت» نیز بر مصائب آن افزوده است. این بحران از نیمه دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و چنان اوج گرفت که بر ترکیب جمعیتی برخی از کشورهای غرب اروپا تأثیر جدّی گذارد و دولتمردان غربی را به وحشت انداخت. در قوانین مهاجرت و صدور روادید تجدیدنظر شد. وزیر کشور فرانسه گفت:

95. *Newsweek*, June 14, 1993, p. 10.

96. *ibid.*

97. *Time*, *ibid.*, p. 54.

98. *Business Week*, July 12, 1993, pp. 37-39.

99. *Time*, February 1, 1993, p. 42.

100. *Business Week*, July 21, 1993, p. 16.

«ما نمی‌خواهیم کشورمان سرزمین مهاجران باشد»^{۱۰۱} و وینستون چرچیل، نوه سر وینستون چرچیل و نماینده مجلس عوام از حزب محافظه‌کار، درست همزمان با سوزانیده شدن پنج زن و دختر مهاجر در آلمان، هشدار داد که در آینده‌ای نه چندان دور مهاجران مسلمان بر بریتانیا حکومت خواهند کرد. واکنش مسلمانان بریتانیا تا بدان حد شدید بود که رهبر حزب محافظه‌کار رسماً به‌خاطر سخنان چرچیل از ایشان پوزش خواست!

وضع در آلمان از همه جا وخیم‌تر است. در بخش غربی آلمان (آلمان فدرال سابق) سالیانه ۱۰ هزار نفر شغل خود را از دست می‌دهند^{۱۰۲} و حدود ۴۰ درصد نیروی کار آلمان شرقی سابق بیکارند. به‌عبارت دیگر، در هر خانواده آلمان شرقی سابق حداقل یک بیکار وجود دارد. در چنین وضعی، ۱/۸ میلیون مهاجر ترکیه‌ای در آلمان زندگی می‌کنند و سالیانه قریب به نیم میلیون مهاجر به آلمان وارد می‌شوند. مجموعه این عوامل، اشاعه بی‌سابقه پدیده نئونازیسم را در آلمان سبب شده که تعداد پیروان سازمان‌یافته آن در سال ۱۹۹۲ به ۴۰ هزار نفر رسیده است. این رقم نسبت به سال ۱۹۹۰، یعنی در فاصله دو سال، رشدی معادل ۲۵ درصد را نشان می‌دهد. سه چهارم این افراد آماده اقدام به خشونت علیه مهاجران هستند. این خشونت آغاز شده است: در سال ۱۹۹۲ حداقل ۱۸۰۰ حمله جدی به مهاجران توسط پلیس به ثبت رسیده^{۱۰۳} و در ۱۸ ماه گذشته جمعاً ۲۲ مهاجر به‌وسیله نئونازی‌های آلمان به قتل رسیده‌اند. در ۲۹ مه ۱۹۹۲ نئونازی‌ها در سولینگن، نزدیک شهر کلن، سه خانه مهاجران را آتش زدند و پنج عضو یک خانواده ترک، که ۲۰ سال بود در آلمان می‌زیستند، در آتش سوختند یا خفه شدند. در نوامبر ۱۹۹۲ یک زن و دو دختر ترک کشته شدند و اخیراً دو زن و سه دختر ترک به قتل رسیدند.^{۱۰۴}

موج مهاجرت به ژاپن در دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و امروزه مهاجران یک درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند که ۲۹۲ هزار تن از آنان مهاجران غیرقانونی هستند. پیش‌بینی می‌شود که در سال ۲۰۰۰ رقم کارگران مهاجر به ژاپن به ۶ میلیون نفر برسد. یکصد هزار تن از این مهاجران زنانی هستند که به فحشا اشتغال دارند.^{۱۰۵}

101. *The Economist*, June 5, 1993, p. 26.

102. *Time*, *ibid*.

103. *Time*, November 23, 1992, pp. 28-30.

104. *The Economist*, June 5, 1993, p. 25.

105. *Time*, April 5, 1993, pp. 38-39.

در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۳، هفته‌نامه تایم گزارش ویژه‌ای درباره گسترش فحشا در جهان، که تایم آن را <تجارت چند میلیاردی> نامیده، منتشر کرد؛ گزارشی تکان‌دهنده که ابعاد فاجعه‌آمیز بحران ساختاری دنیای امروز را بیان می‌دارد.^{۱۰۶} این گزارش فاش می‌کند که در سده بیستم میلادی، و بر بنیاد تخریب تمدن‌ها و فرهنگ‌های کهن غیرغربی، نوع جدیدی از برده‌داری شکل گرفته که میلیون‌ها زن را در اسارت دارد و شبکه آن در سراسر جهان گسترده است. این پدیده، واژگان جدیدی چون "صنعت جنسی"،^{۱۰۷} "برده‌داری جنسی"^{۱۰۸} و "سفرهای جنسی"^{۱۰۹} را به زبان‌های غربی وارد کرده است. در کنفرانس سال ۱۹۹۱ سازمان زنان آسیای جنوب شرقی گفته شد که از سال ۱۹۷۵ تا آن زمان، یعنی در فاصله ۱۶ سال، حداقل ۳۰ میلیون زن در سراسر جهان به فاحشه‌خانه‌ها فروخته شده‌اند. خانم واسیلیا تامزالی، رئیس بخش زنان یونسکو، می‌گوید: <صنعت جنسی بازار عظیمی است که عوامل محرکه خاص خود را داراست.>^{۱۱۰}

این شبکه جهانی برده‌داری را باندهای قدرتمند مافیایی اداره می‌کنند که "بازار جنسی" را، از ژاپن تا ایالات متحده آمریکا، در کنترل خود دارند. در ژاپن این مافیا "یاکوزا"^{۱۱۱} نامیده می‌شود. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مردان ژاپنی به شکل دسته‌جمعی در "تورهای جنسی" به تایوان و کره جنوبی می‌رفتند، سپس سلیقه آن‌ها به زنان تایلندی و فیلیپینی جلب شد. در دهه ۱۹۸۰ این رابطه دوسره شد و ده‌ها هزار زن فیلیپینی و تایلندی به ژاپن برده شدند. یاکوزا این زنان را به عنوان "برده جنسی" در بازارها و فاحشه‌خانه‌ها به کار می‌گمارد. بسیاری از این زنان، روستائیان ساده‌ای هستند که از "بازار جنسی" تایلند به ژاپن صادر می‌شوند. (در تایلند حداقل دو میلیون زن به فحشا اشتغال دارند.) دلایان تایلندی این زنان را به طور متوسط نفری ۱۴ هزار دلار به دلایان ژاپنی می‌فروشنند و ژاپنی‌ها آنان را نفری حدود ۳۰ هزار دلار به صاحبان بارها و فاحشه‌خانه‌های ژاپن می‌فروشنند. به نوشته تایم، طبق گزارش‌های متعدد، زمانی که این زنان فرار می‌کنند پلیس ژاپن آن‌ها را دستگیر می‌کند و به <صاحبان‌شان> تحویل

106. *Time*, June 21, 1993, pp. 28-40.

107. Sex Industry

108. Sex Slavery

109. Sex Tours

110. *ibid*, p. 30.

111. Yakuza

می دهد.^{۱۱۲} اخیراً یکی از این ”بردگان“ مدیره فاحشه خانه خود را به قتل رسانید. او در دادگاه گفت:

زندگی من مانند حیوان بود. سه بار فروخته شدم. به صاحبم التماس می کردم که اجازه دهد به خانه ام بازگردم. ولی او می گفت که مبالغ زیادی به وی بدهکارم و باید آن را پردازم تا بتوانم به وطنم بازگردم. هر شب باید با یک مرد می خوابیدم. حتی در دوران قاعدگی حق نداشتم راحت باشم. به من می گفتند اگر فرار کنم مرا پیدا خواهند کرد و خود و خانواده ام را خواهند کشت.^{۱۱۳}

”برده داران جنسی“ ایالات متحده آمریکا به هر سرباز شاغل در پایگاه های نظامی آمریکا در کره جنوبی ۵۰۰۰ دلار می دهند تا با یک دختر کره ای ازدواج کند و او را با خود به آمریکا ببرد. این دختران به فاحشه خانه های هوستن، دیترویت و غیره تحویل می شوند؛ دختران نگون بختی که حتی زبان انگلیسی نمی دانند. آن ها به زور و تهدید به فحشا وادار می شوند و باید ۵۰۰۰ دلار بهای خود را نیز به صاحبان شان بازگردانند. یک زن جوان دومینکنی می گوید:

مرا برای کار به یونان بردند. [او با گریه می افزاید:] سپس مرا کتک زدند و بدنم را با سیگار سوزانیدند. باکره بودم. پنج روز مرا در یک اتاق، بدون غذا، زندانی کردند. من گریه کردم و بالاخره شرف و بکارتهم را در ازای ۲۵ دلار از دست دادم.^{۱۱۴}

”برده داری جنسی“ محدود به زنان نیست. پسران نوجوان و جوان نیز شکار می شوند و به مراکز مخصوص همجنس بازان فروخته می شوند. در سال ۱۹۹۲ پلیس فرانکفورت در یک مرکز همجنس بازان ۳۰ مرد را دستگیر کرد که ۱۵ نفر آنان جوانان تایلندی بودند.^{۱۱۵} به نوشته تایم، عامل اصلی گسترش سریع ایدز را باید در این <تجارت جهانی> جستجو کرد: در سال ۱۹۸۶ تنها ۶ نفر مبتلا به ایدز وجود داشت، در سال ۱۹۹۳ این رقم به یک میلیون نفر رسیده است.^{۱۱۶}

112. *ibid*, p. 35.113. *ibid*.114. *ibid*, p. 34.115. *ibid*.116. *ibid*, p. 39.

تمدن اروپا خود را بی‌رقیب، پویا و کامیاب نشان داده است اما برای ساختن آینده مناسب نیست. بهبود اساسی سطح زندگی در کشورهای عقب‌مانده از راه افزایش تولیدات صنعتی، و به بیان دیگر رشد برای همه بر اساس الگوی غربی - آن گونه که رئیس‌جمهور آمریکا، هری ترومن، در سال ۱۹۴۵ به تئیدستان نوید داد - عملی نشد... در کشورهای فقیر نه تنها رشد و رفاه پدید نیامد بلکه سقوط و نابودی اکولوژی و گسست فرهنگی زندگی سه پنجم بشریت امروز را تشکیل می‌دهد. هیچ کس نمی‌داند این روند چگونه باز خواهد ایستاد. پیروزی تمدن غرب به ضد خود رو کرده است.^{۱۱۷}

افسون "ببرهای آسیا"

این همه تباهی ظاهراً برای اثبات ثمرات شوم و مخرب راهی که طراحان استعماری بیش از یک سده و نظریه‌پردازان "مدرنیزاسیون" طی چهار دهه فراروی دنیای غیرغربی قرار دادند کافی نیست. دولتمردان غرب و استراتژیست‌های سرمایه‌فراملیتی، و دلالتان فرهنگی و اقتصادی و دولتی میانجی آنان در کشورهای توسعه‌نیافته، با کانالیزه کردن اطلاعات و چشم‌پوشی بر واقعیت‌های مدهش دهه پایانی سده بیستم بر نمونه‌ای انگشت می‌نهند که گویا اثبات‌کننده طرح‌ها و اقدامات آنان است: "ببرهای آسیا"؛ واژه تبلیغاتی جدیدی که در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ پرداخت شد تا با امواج افسونگر خود تکنوکرات‌ها و نخبگان جهان پیرامونی را مسحور کند و نوعی امپاتی جدید به "راه آسیای جنوب شرقی توسعه" پدید سازد. این امپاتی را، برای نمونه، می‌توان در داوری یک کارشناس ایرانی علوم سیاسی دید. به دید او، ایران ۲۵ سال است که با اتومبیل "پیکان" سرگرم است ولی کمترین پیشرفتی در زمینه تکنولوژی اتومبیل‌سازی نداشته است.

همین امر را می‌توان مقایسه کرد با صنایع اتومبیل‌سازی کشورهایایی مثل کره جنوبی که هر چند بعد از ما شروع کرده است ولی در حال حاضر به چنان سطحی از توانایی رسیده است که توانایی صادرات اتومبیل پیدا کرده است.^{۱۱۸}

۱۱۷. مارتین، شومان، همان مأخذ.

۱۱۸. جواد طباطبایی، "توسعه، فرآیند تجدید"، فرهنگ توسعه، سال اول، شماره ۳، آذر و دی ۱۳۷۱، ص ۳۸.

طبق این دیدگاه، "توسعه" کره جنوبی یک فرآیند درون‌زاست و "عقب‌ماندگی" ایران در دو دهه اخیر نیز یک پدیده درون‌زا و مولود عدم پذیرش ساختارها و ایستارهای سیاسی و فرهنگی تجدد. او «بحث استعمار» را مخلوق اندیشه مارکسیستی می‌داند و مستمسکی از سوی ما برای انداختن گناه ناتوانی‌مان به گردن «عامل خارجی» به‌گمان او، "عقب‌ماندگی" ایران ناشی از «ناتوانی بنیادین» ما در دستیابی به «خرد تکنولوژیک» است و توسل به مفهوم استعمار ناشی از «تنبلی بنیادین ما».

به عامل خارجی من خیلی بها نمی‌دهم یا به عبارت دیگر نباید خیلی به آن بها دهیم. علت این است که اولاً بحث استعمار، به صورتی که به خصوص در پی انقلابات مارکسیستی مطرح شده است، پایه نظری خیلی درستی ندارد. من معتقدم که هر مفهومی که ما با آن مواجه می‌شویم در درجه اول باید بدانیم از کجا می‌آید. مفهوم استعمار یکی از همین مفاهیم است... ولی این که چرا در کشورهایی نظیر ما جا افتاده است و این قدر طرفدار پیدا کرده، تصورم این است، از آنجایی که نمی‌توانیم بگوئیم این ناتوانی بنیادین ماست و به ما برمی‌گردد، یعنی ما دارای مشکلاتی هستیم که به ما اجازه نمی‌دهد تا خرد تکنولوژیک را وارد یا تدوین کنیم، بنابراین دنبال عاملی هستیم که این تنبلی بنیادین ما را توجیه کند.^{۱۱۹}

این استاد دانشگاه تنها نیست. کم نیستند روشنفکران غیردولتی و کارشناسان دولتی در جهان پیرامونی که امروزه راه برون‌رفت جوامع خود را از بحران‌های مزمن اقتصادی در "الگوی ببرهای آسیا" می‌جویند. الگوجویی و اقتباس از یک مدل حاضر و آماده و به ظاهر موفق قالب معتاد اندیشه میان‌مایه در جهان پیرامونی است که در یک سده اخیر به شکل‌های گوناگون سربرآورده است. اگر روزی این بلندپروازی وجود داشت که الگوی اروپای غربی و راه انگلیسی صنعتی شدن اقتباس می‌شد، امروزه این امپاتی نزول کرده و راه "واقع‌گرایانه" مستعمرات پیشین جهان غرب در شرق آسیا اخذ می‌شود. استراتژیست‌های امپریالیستی و حقوق‌بگیران کمپانی‌های فراملیتی، از اساتید دانشگاه غرب تا رؤسای جمهور پیشین آمریکا، نیز در نقش توصیه‌کنندگان "پیر" و "خردمند" این الگوی جدید به نخبگان جهان پیرامونی ظاهر شده‌اند. ریچارد نیکسون، یکی از

بدنام‌ترین رؤسای جمهور تاریخ ایالات متحده که نام او با رسوایی "واترگیت" آمیخته است، یکی از آنهاست.

نیکسون در کتاب فرصت را دریابیم (چاپ سال ۱۹۹۱) بخش مبسوطی را به ارائه دستاوردهای "ببرهای آسیا" و مقایسه تحقیرآمیز آن با رژیم‌های کمونیستی همسایه اختصاص داده است. او علت "عقب‌ماندگی" سایر کشورهای جهان سوم را در دولت‌گرایی (اتاتیسم) آنان، یعنی مداخله وسیع دولت در اقتصاد، می‌داند.^{۱۲۰} او فراموش می‌کند که استقرار رژیم‌های دیکتاتوری و نظام‌های "دولت‌گرا" و ایجاد دیوانسالاری‌های غول‌پیکر و عاطل در بخش وسیعی از جهان سوم توسط قدرت‌های امپریالیستی غرب، به‌ویژه بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، صورت گرفت و یک فرآیند درون‌زا و منطبق با تاریخ و سنن این جوامع نبود. نیکسون - که در دوران ریاست جمهوری خود در پیدایش یکی از هیولایی‌ترین و مفلوج‌ترین رژیم‌های "دولت‌گرا"ی جهان سوم و توسط شاه سابق ایران، که از نزدیک‌ترین دوستانش بود، نقش اساسی داشت - امروزه جامه مدافع سینه‌چاک <آزاد کردن توان خلاق مردم>^{۱۲۱} به تن کرده است. نیکسون آن زمان مجری استراتژی کانون‌های امپریالیستی حاکم بر ایالات متحده آمریکا بود و نیکسون امروز مشاور کمپانی‌های فراملیتی؛ و در این نقش جدید پیام واقعی او این است:

باید شرایط را برای سرمایه‌گذاری خارجی مساعد کرد. در همان زمان که بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته شرکت‌های چندملیتی را از خاک خود اخراج می‌کردند، کشورهای موفق در حال توسعه پیش پای آنان قالی سرخ می‌گسترده‌اند. این کشورها فهمیده بودند که با سرمایه‌گذاری خارجی شغل‌های جدیدی به وجود می‌آید و با جذب این سرمایه‌ها [نه تنها] سررشته اقتصاد خود را از دست نمی‌دهند بلکه چشم‌انداز اقتصادی بهتری فراهم می‌کنند.^{۱۲۲}

نیکسون به این پرسش اساسی پاسخ نمی‌دهد که چرا راه توسعه "فروش‌های سرخ" در نمونه آسیای جنوب شرقی موفق بود و در نمونه نیجریه و کشورهایمانند نیجریه

۱۲۰. ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم: وظیفه آمریکا در جهانی با یک ابرقدرت، ترجمه حسین وفسی‌نژاد، تهران: طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۹۴.

۱۲۱. همان مأخذ، ص ۲۹۳.

۱۲۲. همان مأخذ، ص ۲۹۹.

ناموفق؛ و چرا غرب هنوز در این گونه کشورها از دیکتاتوری‌های کلاسیک جهان سومی و دیوانسالاری‌های عریض و طویل متکی بر درآمد نفت حمایت می‌کند؟

توضیح پدیده "ببرهای آسیا" بدون شناخت تحولاتی که در دو دهه اخیر در اقتصاد جهانی رخ داده ناممکن است. نخبگان سیاسی و دولتمردان جهان پیرامونی معمولاً شناخت جدی از این تحولات ندارند و در نتیجه با معمایی بزرگ مواجه می‌شوند که پیشداوری‌های ذهنی آنان را به زیر سؤال می‌برد. این عدم شناخت در برخی موارد به تجدیدنظر بنیادین در باورهای پیشین می‌انجامد. در نتیجه، این تصور پدید می‌شود که گویا در دنیای امروز شرایط برای صنعتی شدن جهان توسعه نیافته فراهم شده و با حذف "تعصبات" پیشین در زمینه نقش کانون‌های غارتگر جهانی می‌توان به‌عنوان یک شریک برابر حقوق به خرید تکنولوژی پرداخت و راه موفقیت‌آمیز توسعه را طی کرد.

جهان‌گستری^{۱۲۳} فرآیندی است که همپای طلوع تمدن جدید غرب آغاز شد و در سده‌های اخیر هیولایی آفرید به نام "کمپانی فراملیتی"؛ اختاپوسی که در هیچ مرز ملی مأوا ندارد، به هیچ قانون ملی تمکین نمی‌کند، اندام‌های آن کره ارض را در بر گرفته است، در هر نقطه‌ای که مایه حیات خود، سود، را بیابد مکیدن آغاز می‌کند، وامپیری است که تا آخرین قطره خون قربانی خود را نیشامد و پوست خشک و لهیده‌ای بر جای نهد رها کردن نمی‌شناسد، جهان‌وطن^{۱۲۴} است و هر مکانی را که مناسب‌تر بیابد برای استقرار خود برمی‌گزیند: از هنگ‌کنگ تا باربادوس و برمودا، از هلند تا بریتانیا، از خاور دور تا آفریقای جنوبی.

امروزه، چنین هیولاهایی سراسر جهان را فراگرفته‌اند و قدرت تعیین‌کننده اقتصاد، سیاست و فرهنگی جهانی محسوب می‌شوند؛ قدرتمندتر از هر ابرقدرتی! فصلنامه *ترانس‌نشنال*، نشریه دپارتمان توسعه اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، وضعیت کمپانی‌های فراملیتی را در اواخر سده بیستم میلادی چنین گزارش کرده است:

۳۵ هزار کمپانی فراملیتی در سراسر جهان فعال هستند و ۱۷۰ هزار شرکت دیگر بدانها وابسته‌اند. به‌طور متوسط هر کشور میزبان هزار شرکت وابسته به کمپانی‌های فراملیتی است. برای مثال، سنگاپور - که از نظر وسعت و جمعیت

123. Globalism

124. Cosmopolite

برابر با یکی از شهرهای بزرگ هندوستان است - میزان حدود ۱۱ هزار شرکت وابسته به کمپانی‌های فراملیتی است... کشورهای در حال توسعه جمعاً میزان ۲۷۰۰ کمپانی اصلی [مادر] فراملیتی هستند. حدود نیمی از کمپانی‌های فراملیتی به کشورهای فرانسه، آلمان، ژاپن، هلند و ایالات متحده آمریکا تعلق دارند که جمعاً ۶۵ درصد کل سرمایه‌گذاری‌های جهان را در تملک دارند. آمریکا میزان یک سوّم از یکصد کمپانی فراملیتی درجه اول جهان است... شرکت‌های شیمیایی، اتومبیل‌سازی و دارویی در زمره بزرگ‌ترین کمپانی‌های فراملیتی هستند ولی شرکت‌های نفتی در صدر لیست این کمپانی‌ها قرار دارند. طبق برآوردها، رویال داچ شل، یک کمپانی نفتی مشترک هلندی-انگلیسی، با بیش از ۱۰۶ میلیارد دلار سپرده صاحب بالاترین میزان دارایی خارجی است. این کمپانی به اتفاق پنج کمپانی نفتی آمریکایی، یک کمپانی نفتی انگلیسی و دو کمپانی نفتی فرانسوی جمعاً دارای سرمایه‌ای معادل ۲۵۰ میلیارد دلار هستند.^{۱۲۵}

هفته‌نامه بیزنس ویک در ژوئیه ۱۹۹۳ گزارش مفصلی از سود و زیان کمپانی‌های بزرگ جهان در سال ۱۹۹۲ منتشر کرد. طبق این گزارش، در سال گذشته میلادی کمپانی‌های آمریکایی ۱۴۸/۵ میلیارد دلار، کمپانی‌های ژاپنی ۴۳/۶ میلیارد دلار، کمپانی‌های انگلیسی ۳۷ میلیارد دلار، کمپانی‌های فرانسوی ۱۲ میلیارد دلار، کمپانی‌های آلمانی ۱۰ میلیارد دلار، و کمپانی‌های مستقر در هنگ‌کنگ ۷/۷ میلیارد دلار سود برده‌اند. بالاترین میزان سود به چهار کمپانی فیلیپ موریس (آمریکایی) با ۴/۹۴ میلیارد دلار، اکسون (آمریکایی) با ۴/۸ میلیارد دلار، رویال داچ شل (هلندی-انگلیسی) با ۴/۷۸ میلیارد دلار، و جنرال الکتریک (آمریکایی) با ۴/۳۱ میلیارد دلار تعلق داشته است.^{۱۲۶}

این همه واقعیت نیست. فروش و سود واقعی برخی از این کمپانی‌ها را حتی پیچیده‌ترین دستگاه‌های مالی دولت‌های غربی نیز نمی‌تواند محاسبه کند. ورود به حیطه اسرارآمیز مسائل درونی غول‌های فراملیتی دشوارتر از دستیابی به اسناد محرمانه سرویس‌های اطلاعاتی دنیای غرب است. برای مثال، شاخه کانادایی شل در سال ۱۹۹۲ به تنهایی ۶۳ میلیون دلار سود برد.^{۱۲۷} برای محاسبه سود واقعی مجتمع عظیم و جهان‌گستر شل باید ارقام صدها شرکت پوششی و وابسته به آن را در سراسر جهان

۱۲۵. ضمیمه اطلاعات، چهارشنبه، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۲، ص ۳.

126. *Business Week*, July 12, 1993, pp. 37-39.

127. *ibid*, p. 74.

دید؛ محاسبه‌ای شاق، پرهزینه و محال. شل از هر عمل تبلیغاتی تحریک‌کننده عمیقاً پرهیز می‌کند و از اسرار خود به شدت حفاظت می‌کند.^{۱۲۸}

گرداندگان کمپانی‌های مُعظّم از طریق نشست‌های ادواری مناسبات میان خود، و در واقع مناسبات بین‌المللی، را فراتر از هر ارگان دولتی تنظیم می‌کنند و از این طریق تأثیرات تعیین‌کننده بر مشی دولت‌های بزرگ غربی بر جای می‌نهند. مهم‌ترین محل تجمع آنان کلوپ بیلدربرگ^{۱۲۹} هلند است که اجلاس‌های آن هر ساله به‌طور کاملاً سرّی برگزار می‌شود. کلوپ بیلدربرگ در مه ۱۹۵۴ به ریاست عالیه پرنس برنارد هلند در هتل بیلدربرگ، متعلق به خاندان روچیلد، تأسیس شد.^{۱۳۰} علنی‌ترین این نشست‌ها، گردهمایی سالیانه "مجمع اقتصاد جهانی"^{۱۳۱} است که در پیست زیبای اسکی داوز^{۱۳۲} (سوئیس) برگزار می‌شود و به این دلیل به "اجلاس داوز" معروف است. به‌نوشته اکونومیست، در اجلاس ژانویه ۱۹۹۳ داوز (هفته اول بهمن ماه ۱۳۷۱) حداقل ۱۲۰۰ تن از مهم‌ترین صاحبان صنایع، بانکداران و سیاستمداران جهان گرد آمدند.^{۱۳۳}

۱۲۸. مطالب فوق دربارهٔ مجتمع نفتی رویال داچ شل در زمانی نوشته شد که این کمپانی در ایران کمتر شناخته‌شده بود. امروزه، یک دهه پس از انتشار مطالب فوق، شل یکی از بزرگ‌ترین طرف‌های خارجی قراردادهای عظیم نفت و گاز ایران است. شناخت علل و رازهای یک دهه پیشرفت برق‌آسای شل در ایران برای سرنوشت کشور ما حیاتی است. نگارنده در طول دهه اخیر مطالب متعددی دربارهٔ رویال داچ شل در مطبوعات منتشر کرده و دربارهٔ نفوذ و رشد این مجتمع فراملیتی هشدار داده است.

129. Bilderberg Club

۱۳۰. پنجاهمین اجلاس بیلدربرگ در ۳۰ مه - ۲ ژوئن ۲۰۰۲ در شهر چانتیلی ویرجینیا (آمریکا) برگزار شد. ریاست افتخاری این اجلاس با اتین داوینون، نایب‌رئیس بانک سوسیته جنرال بلژیک، بود. در این اجلاس، علاوه بر گرداندگان کمپانی‌های بزرگ جهان و تعدادی از رجب برجسته سیاسی و فرهنگی غرب، از جمله هنری کیسینجر، کالین پاول و دونالد رمسفلد، وزرای خارجه و دفاع ایالات متحده، نیز شرکت داشتند. گفته می‌شود که در این اجلاس مسئله حمله ایالات متحده آمریکا به عراق مورد بحث قرار گرفت و بیلدربرگی‌ها به دو گروه موافق و مخالف تقسیم شدند. بنگرید به:

http://www.propagandamatrix.com/bilderberg_2002.html

131. World Economic Forum

132. Davos

133. *The Economist*, February 6, 1993, p. 65.

سایروس فریدهام،^{۱۳۴} اقتصاددان و نایب‌رئیس BOOZ، روند کنونی اقتصاد جهان را به سوی تبدیل «مجتمع‌های جهان‌گستر» به «مجتمع‌های خویشاوند» می‌داند. به عبارت دیگر، میان کمپانی‌های بزرگ شبکه‌ای از اتحادهای استراتژیک شکل می‌گیرد که صنایع مختلف و کشورهای مختلف را به هم پیوند می‌زند و آنان را به مجموعه‌ای واحد بدل می‌سازد. این «مجتمع‌های خویشاوند» به غولی تبدیل می‌شوند که درآمد سالیانه آن به یک تریلیون دلار می‌رسد یعنی بیش از مجموع درآمد سالیانه اقتصاد ملی ۶ کشور بزرگ صنعتی جهان. به گفته فریدهام، گواه این فرآیند قرارداد مشترک کمپانی‌های بوئینگ، بریتیش ایرویز، زیمنس، تی. ان. تی. و SNECMA (کمپانی فرانسوی سازنده موتور هواپیما) است که برای احداث ده فرودگاه جدید در چین. هم‌اکنون، میتسوبیسی ژاپن و دایملر بنز آلمان مشترکاً در حال ساختن موتور اتومبیل هستند، کمپانی‌های بوئینگ و مک‌دانل داگلاس و میتسوبیسی و کاواسوکی و فوجی در حال مذاکره برای انعقاد قرارداد تولید نوع جدیدی از سوپر جمبوجت می‌باشند، و جنرال موتورز و توپوتا درباره امکان تولید مشترک اتومبیل مذاکره می‌کنند.^{۱۳۵}

فروریزی مرزهای ملی و جهان‌گستری سرمایه هیچگاه چون امروز شتاب نداشته است. ژاپنی‌ها ۲/۴ میلیارد پوند (۳/۸ میلیارد دلار) در صنایع اتومبیل‌سازی بریتانیا سرمایه‌گذاری کرده‌اند^{۱۳۶} و در سال ۱۹۹۴ از هر چهار اتومبیل ساخت بریتانیا متعلق به کمپانی‌های ژاپنی بود؛ کمپانی‌های فورد و جنرال موتورز در بریتانیا اتومبیل‌های جاگوار و واکسهال و لوتوس می‌سازند؛ کمپانی انگلیسی پژو - تالبوت متعلق به فرانسوی‌هاست، و کمپانی ژاپنی هوندا ۲۰ درصد سهام کمپانی انگلیسی رور (سازنده اتومبیل لندرور) را خریده است.^{۱۳۷}

سرمایه فراملیتی غولی است که قصد بلع تمامی جهان را دارد. برنامه جنون‌آمیز کمپانی اتومبیل‌سازی دوو^{۱۳۸} برای رسانیدن سقف تولید سالیانه خود به دو میلیون دستگاه در سال ۲۰۰۰ نمونه‌ای از این حرص است. دوو برای تحقق این استراتژی سه قرارداد با کشورهای ازبکستان، جمهوری تاتارستان (روسیه) و ایران منعقد کرد که

134. Cyrus Freidheim

135. *ibid.*

136. *The Economist*, May 1, 1993, p. 39.

137. *The Economist*, November 28, 1992, p. 50.

138. Daewoo

سقف تولید هر یک به ترتیب ۲۰۰ هزار، ۲۰۰ هزار و ۵۰ هزار دستگاه در سال است.^{۱۳۹} دوو، پایه‌پای سایر کمپانی‌های فراملیتی، به شدت می‌کوشد تا چین را به این بازی وارد کند. آنان هم‌اکنون به گشوده شدن عظیم‌ترین بازار نیروی کار و مصرف جهان، که تاکنون به روی‌شان بسته مانده، چشم دوخته‌اند: بازاری با ۳۰۰ میلیون نوجوان و جوان ۱۴ تا ۲۸ ساله. همپای تکاپوی ۲۴ ساعته شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای به زبان چینی، که با سرمایه فراملیتی‌ها پنخس می‌شود، دوو در حال مذاکره برای انعقاد قرارداد یک میلیارد دلاری احداث کارخانه در شمال شرقی چین است. در این سیل لجام‌گسیخته دوو تنها یکی از شاخه‌هاست: در سال ۱۹۹۵ فقط تولید اتومبیل بریتانیا به بیش از دو میلیون دستگاه خواهد رسید. چه کسی این همه اتومبیل را خواهد خرید و در دهه آینده، که چندان دور نیست، جهان در زیر فشار مهیب این همه اتومبیل چه سیمایی خواهد داشت؛ جهانی که سالیانه ۱۵ میلیون هکتار از اراضی زراعی آن نابود می‌شود و به دلیل تخریب محیط زیست در دو دهه اخیر بیش از ۱۲۰ میلیون هکتار زمین آن را بیابان بلعیده است.^{۱۴۰}

پدیده ”ببرهای آسیا“ مولود تحولات پیشگفته در اقتصاد جهانی است. ایولاکوست در توضیح این پدیده و تفاوت آن با شکل‌های پیشین امپریالیسم می‌نویسد:

در گذشته قدرت‌های استعمارگر از صنعتی شدن کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین جلوگیری می‌کردند. اما از بیست سال پیش استراتژی درازمدتی برای صنعتی کردن کشورهای رو به توسعه وجود دارد که حتی هنگامی که به‌ظاهر سود فراوانی در کوتاه‌مدت و میان‌مدت وجود ندارد، یک تدبیر سیاسی از پیش تنظیم شده است.

پس از پیدایش شرکت‌های بسیار بزرگ و استقرار ساختار سرمایه‌داری انحصاری- دولتی در بسیاری از کشورها، می‌توان تغییرات اقتصادی را به راستی نتیجه یک تدبیر آگاهانه و سازمان‌یافته دانست که از سوی افرادی که قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند به کار گرفته شده است. بخش زیادی از ”رشد“ کشورهای رو به توسعه، به‌ویژه صنعتی شدن آن‌ها، نتیجه تصمیم‌هایی است که از بیست سال پیش در بعضی از دستگاه‌های دولتی و شرکت‌های بزرگ

139. *Business Week*, June 28, 1993, pp. 32-33.

۱۴۰. جهان در آستانه قرن بیست و یکم؛ گزارش باشگاه رم، ترجمه علی اسدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۵۵.

و سازمان‌های بین‌المللی، که مقاصد اقتصادی و سیاسی درازمدت دارند، طرح‌ریزی و هماهنگ‌کننده و سازمان یافته است. این استراتژی صنعتی کردن شکل تازه‌ای از وصلت کهن... اقلیت ممتاز بومی و طبقه حاکمه خارجی است. بدین ترتیب، این استراتژی تازه از سوی امپریالیسم اتخاذ شده و یک پیروزی بر امپریالیسم نیست.^{۱۴۱}

ایولاکوست می‌افزاید:

دخالت کشورهای صنعتی در فرآیند صنعتی کردن کشورهای رو به توسعه به شکل کاملاً مغایر با مفهوم "قراردادهای استعماری" شناخته شده درآمده است. شرکت‌های بزرگ چند ملیتی در تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و حتی در آفریقا کالاهایی را می‌سازند که باید به بازارهای کشورهای توسعه یافته صادر شود. شهرت هنگ‌کنگ و سنگاپور و تایوان اکنون به خاطر صادرات اشیاء قیمتی است (دستگاه‌های عکاسی با مارک کارخانه‌های بزرگ آلمان) که تنظیم آن‌ها نیاز به مراقبت بسیار دقیق دارد و نه کالاهای کم‌ارزش. این پدیده کم‌کم به شمار روزافزونی از کشورهای جهان سوّم تسری پیدا می‌کند... در شمار روزافزونی از کشورهای در حال توسعه... نیروی کار شرکت‌های چند ملیتی، و غالباً توسط پیمانکاران بومی، را افرادی تشکیل می‌دهند که توان تولیدشان نسبتاً زیاد است و به علت وجود بیکاری کارمزد آن‌ها پائین است. بالا بودن سطح تولید بیش‌تر نتیجه به کار بردن وسایل مدرن تولید و روش استخدام نیروی کار است زیرا می‌توان از میان توده عظیم کارگران بیکار کارآمدترین آن‌ها را انتخاب کرد. کارهای کم‌اجرت - به سبب استفاده دیوانه‌وار از زنان و کودکان در کارهای سخت به ویژه در کشورهای آسیایی با قیمت کم - امکان پذیر شده است. کالاهایی که به این ترتیب به دست می‌آید با قیمت نسبتاً بالایی توسط شبکه تجاری شرکت‌های چند ملیتی به بازارهای جهانی و به خصوص به بازارهای کشورهای توسعه یافته و همچنین به مشتریان ثروتمند کشورهای رو به توسعه عرضه می‌شود... میزان سود قابل ملاحظه‌ای که به نسبت‌های متفاوت بین شرکت‌های بزرگ چند ملیتی (صاحب سهام در کشورهای رو به توسعه) و سرمایه‌داران بومی و بخش سرمایه‌داری دولت تقسیم می‌شود، اهمیت ارزش فراوان نیروی کار ارزان و تولید انبوه را مشخص می‌کند. اشتراک منافع بخش سرمایه‌داری داخلی و شرکت‌های چند ملیتی روزافزون است... منفعت

شرکت‌های بزرگ بین‌المللی در این است که در حساب‌های خود در کشورهای پیشرفته، که بار مالیاتی زیاد است، زیان نشان دهند و در کشورهای جهان سوم، که بر اثر تشویق صنایع بار مالیاتی سبک است، سود نشان دهند. حتی پیش‌بینی شده است که صنایع سنگین آلوده‌کننده محیط زیست، چون صنایع آهن و فولاد یا صنایع شیمیایی پایه، از این پس در اروپا و آمریکا برپا نشود و تا آنجا که ممکن است این صنایع را در کشورهای در حال توسعه ایجاد کنند.^{۱۴۲}

اگر توجه کنیم که از سال ۱۸۶۰ تا ۱۹۸۵، یعنی در دوران صنعتی تمدن بشر، میزان دی‌اکسید سولفور تولید شده توسط انسان از ۷ میلیون تن به ۱۵۵ میلیون تن رسیده و حیات زیست را در معرض مخاطره قرار داده است، و ۹۰ درصد آلودگی محیط زیست آمریکای شمالی و کانادا به دلیل وجود کارخانه‌های الکتریسیته، ذوب‌آهن، تأسیسات صنعتی، وسایل نقلیه و مصرف سوخت فسیلی در مناطق مسکونی و تجاری است،^{۱۴۳} اهمیت عامل محیط زیست در انتقال تکنولوژی به جهان غیرصنعتی روشن می‌شود. به عبارت دیگر، غرب در دو دهه اخیر تنها ثروت باقیمانده جهان غیرصنعتی، یعنی طبیعت آن، را آماج تخریب قرار داده است.

در سال ۱۹۹۲ میزان سرمایه‌گذاری کشورهای صنعتی در جهان توسعه‌نیافته ۵۰ میلیارد دلار در سال بود. میزان سرمایه‌گذاری کمپانی‌های آمریکایی در این کشورها در سال ۱۹۸۸ تنها ۳۰۰ میلیون دلار در سال بود که در سال ۱۹۹۰ به حدود ۲ میلیارد و در ۱۹۹۲ به ۵/۱ میلیارد دلار در سال، یعنی یک دهم کل سرمایه‌گذاری جهان صنعتی، رسید.^{۱۴۴} این مقایسه روشن می‌کند که پدیده انتقال تکنولوژی به جهان پیرامونی، به شکل انبوه، یک فرآیند جدید در اقتصاد غرب است که از دهه ۱۹۸۰ شتاب گرفت و پدیده‌ای به نام ”ببرهای آسیا“ را آفرید. اگر حکومت پهلوی دوام آورده بود، قطعاً در دهه ۱۹۸۰ این فرآیند در ایران نیز آغاز می‌شد و، به دلیل پیوندهای عمیق حکومت پهلوی با الیگارشی دنیای غرب، شاید بیش از آسیای جنوب شرقی گسترش می‌یافت.^{۱۴۵}

۱۴۲. همان مأخذ، صص ۷۲-۷۴.

۱۴۳. دورنمای کلی اقتصاد جهان تا سال ۲۰۰۰، ص ۱۹۵.

144. *Business Week*, July 12, 1993, pp. 40-42.

۱۴۵. در ۶ ژوئن ۱۹۷۲ جرج کندی یانگ، قائم‌مقام پیشین اینتلینجس سرویس بریتانیا و عضو هیئت مدیره کمپانی کلینورت بنسون، به همراه شاپور ریپورتر، افسر رابط اینتلینجس سرویس با شاه، با محمدرضا پهلوی دیدار می‌کنند. در این دیدار، شاه خواستار ایجاد یک مؤسسه انگلیسی-ایرانی می‌شود

میزان سرمایه‌گذاری خارجی در تایوان حدود ۸۸ میلیارد دلار است^{۱۴۶} که بیش‌تر آن به کمپانی‌های آمریکایی تعلق دارد. به چند نمونه توجه کنیم: کمپانی تایوانی Semiconductor Mfg Co. در سال ۱۹۸۷ با سرمایه کمپانی فیلیپس تأسیس شد.^{۱۴۷} Hewlett Packard Taiwan Ltd. یکی از بزرگ‌ترین کمپانی‌های تایوان، شعبه‌ای از کمپانی آمریکایی "هیولت پاکارد" است^{۱۴۸} با ارزش بازار ۱۶ میلیارد دلار که سود سال ۱۹۹۲ آن ۸۸۱ میلیون دلار بود.^{۱۴۹} Taiwan's Frist International Computer Inc. یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان سخت‌افزارهای کامپیوتری در جهان، سرمایه‌گذاری مشترک چهار غول کامپیوتری ایالات متحده آمریکا (موتورولا، میکروسافت، تکزاس اینسترومنتز، اینتل) است.^{۱۵۰} ارزش بازار این چهار کمپانی آمریکایی جمعاً ۲۹/۳۴ میلیارد دلار و سود سال ۱۹۹۲ آنان ۲/۵ میلیارد دلار بود.^{۱۵۱} در سنگاپور کمپانی‌های فراملیتی ۷۵ درصد تولید صنعتی و ۹۵ درصد صادرات را در انحصار خود دارند.^{۱۵۲}

در کره جنوبی نیز، که صنایع اتومبیل‌سازی آن مدیران دولتی و توسعه‌گرایان ایرانی را سخت شیفته خود کرده بود، وضع به همین گونه است:^{۱۵۳} آن‌چه به نام صنعت اتومبیل‌سازی کره جنوبی شهرت یافته، جلوه‌ای است از سرمایه‌گذاری‌های ماوراءبحار

> که به صادرات کالاهای تمام شده و قطعات در سراسر منطقه بپردازد. < یانگ پاسخ می‌دهد: <در واقع تعدادی از کمپانی‌های انگلیسی این کار را در پرتغال، سنگاپور و هنگ‌کنگ انجام می‌دهند و اگر شرایط در ایران مساعد باشد دلیلی ندارد که این کار انجام نشود.> (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، مجموعه شاپور ریپورتر، گزارش جرج کندی یانگ (مورخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۲)، سند شماره ۱۹-۶۲۲۴-۱۲۹ الف)

146. *Business Week*, November 30, 1992, p. 67.

147. *ibid*, p. 73.

148. *ibid*, p. 72.

149. *ibid*, July 12, 1993, p. 82.

150. *ibid*, November 30, 1992, p. 72.

151. *ibid*, July 12, 1993, pp. 82-84.

152. *ibid*, November 30, 1992, p. 68.

۱۵۳. مطلب فوق در آذر ۱۳۸۱ افزوده شد.

غول‌های اتومبیل‌سازی دنیای غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا. امروزه، کره جنوبی هفتمین شریک بزرگ تجاری آمریکاست. (در سال ۱۹۹۸ حجم مبادلات میان دو کشور معادل ۴۰/۴ میلیارد دلار بود).^{۱۵۴}

بزرگ‌ترین کمپانی اتومبیل‌سازی کره جنوبی هوندایی^{۱۵۵} است که در ایران به‌نام "هیوندا" شناخته می‌شود. این کمپانی در سال ۱۹۶۷ با سرمایه‌گذاری کمپانی آمریکایی فورد تأسیس شد و در سال ۲۰۰۰ کمپانی آمریکایی دایملر-کرایسلر^{۱۵۶} ده درصد سهام آن را خریداری کرد. کمپانی ژاپنی میتسویشی نیز، که به‌طور عمده به کمپانی آمریکایی دایملر-کرایسلر تعلق دارد، بخش مهمی از سهام هوندایی را در تملک دارد.^{۱۵۷}

کمپانی دوو، دومین تولیدکننده اتومبیل در کره جنوبی، در سال ۱۹۷۲ با سرمایه‌گذاری کمپانی آمریکایی جنرال موتورز تأسیس شد و در آغاز "جنرال موتورز کره"^{۱۵۸} نام داشت. این کمپانی در سال ۱۹۸۳ به "دوو" تغییر نام داد. جنرال موتورز تا سال ۱۹۹۲ پنجاه درصد سهام دوو را در تملک داشت. جنرال موتورز بزرگ‌ترین کمپانی اتومبیل‌سازی جهان است که ۲۰ درصد کمپانی فیات (ایتالیایی)، ۲۰ درصد کمپانی سوپارو (ژاپنی)، ۴۹ درصد کمپانی ایسوزو (ژاپنی) و ۲۰ درصد کمپانی سوزوکی (ژاپنی) را تملک دارد. جنرال موتورز نیز بنوبه خود در تملک بانکداران بزرگ آلمانی-یهودی تبار نیویورک می‌باشد و نیمی از آن به ده بانک بزرگ ایالات متحده، به‌ویژه بانک خصوصی مورگان، تعلق دارد.^{۱۵۹} کمپانی دوو، با ۱۱/۴ میلیارد دلار دارایی، در سال ۲۰۰۰ ورشکست شد و کمپانی آمریکایی فورد آن را خریداری کرد. در این زمان بدهی دوو ۷/۶ میلیارد دلار گزارش می‌شد.^{۱۶۰}

سومین تولیدکننده اتومبیل در کره جنوبی کمپانی کیا موتورز^{۱۶۱} است که در سال ۱۹۷۴ با سرمایه‌گذاری مشترک کمپانی‌های پژو (فرانسه) و فیات (ایتالیا) تأسیس شد و در سال ۱۹۸۶ در مشارکت با کمپانی آمریکایی فورد تولید اتومبیل‌های "پراید" را آغاز

154. http://www.kctrade.com/Global_Trade/body_7b11_korea.htm

155. Hyundai Motor

156. DaimlerChrysler

157. <http://autozine.kyul.net/Manufacturer/Korea.htm>

158. GM Korea

159. <http://www.labournet.de/branchen/auto/daewoo/16.html>

160. <http://news.bbc.co.uk/1/hi/business/810293.stm>

161. Kia Motors

کرد. این کمپانی در سال ۱۹۹۸، با ۹ میلیارد دلار بدهی، اعلام ورشکستگی کرد و کمپانی هوندایی آن را خریداری نمود.^{۱۶۲} در این زمان هنوز کمپانی فورد ۱۷ درصد سهام کیا موتورز را در تملک داشت.^{۱۶۳}

بهره‌گیری از نیروی کار ارزان یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در ایجاد موج انتقال تکنولوژی به جنوب شرقی آسیا بود. برای مثال، کره‌ای‌ها به‌طور متوسط ۵۰ ساعت در هفته کار می‌کنند و ساعتی ۴/۳۳ دلار دستمزد می‌گیرند. و به همین دلیل بود که پس از تأسیس کمپانی دوو، جنرال موتورز تعداد کارکنان خود را در مقر اصلی خویش، بالتیمور، از ۷۰۰۰ به ۴۰۰۰ نفر کاهش داد.^{۱۶۴}

نقش این عامل را در هجوم فراملیتی‌ها به مالزی می‌توان مشاهده کرد. به‌نوشته بیزنس ویک، مدیر یکی از کمپانی‌های آمریکایی با شادی می‌گفت: «من می‌توانم سه مهندس مالزیایی را به قیمت یک مهندس آمریکایی استخدام کنم.»^{۱۶۵} کمپانی ژاپنی ماتسوشیتا^{۱۶۶} در مالزی دارای کارخانه‌ای است که سالیانه یک میلیون تلویزیون به بازارهای جهان صادر می‌کند.^{۱۶۷} این نیروی کار هم ارزان و هم دارای تحصیلات عالی است و در واقع جهان غرب با انتقال تکنولوژی بهترین مغزهای جهان پیرامونی را به نازل‌ترین قیمت خریداری می‌کند. به همین دلیل است که انتقال برخی پروژه‌های پیشرفته علمی و فنی را به جنوب شرقی آسیا شاهدیم:

یکی از عظیم‌ترین کمپانی‌های دارویی بریتانیا، به‌نام Glaxo Inc، که سود سال ۱۹۹۲ آن ۱/۶ میلیارد دلار گزارش شده است،^{۱۶۸} با ۳۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری پروژه‌ای را در سنگاپور آغاز کرده و با بهره‌گیری از نیروی کارشناس بومی ظاهراً در کاوش برای یافتن علل برخی بیماری‌های مغزی است.^{۱۶۹} بیزنس ویک در تشریح ثمرات انتقال تکنولوژی می‌نویسد:

162. <http://www.wsws.org/workers/1998/july1998/kia-j04.shtml>

163. <http://www.time.com/time/magazine/1998/int/980413/kia.html>

164. <http://www.labournet.de/branchen/auto/daewoo/16.html>

165. *Business Week*, November 30, 1992, p. 74.

166. Matsushita

167. *ibid*, p. 73.

168. *ibid*, July 12, 1993, p. 72.

169. *ibid*, November 30, 1992, p. 73.

این سازوکار قیمت رقابتی را کاهش می‌دهد و هزینه "پژوهش و توسعه"^{۱۷۰} را می‌کاهد. مشارکت‌هایی مانند تایوان و هنگ‌کنگ به کمپانی‌های آمریکایی چون موتورولا اجازه می‌دهد که تولیدات خود را سریع‌تر به بازار برسانند. همکاری پژوهشی با دانشگاه دولتی سنگاپور به اروپایی‌ها امکان دستیابی به پول و مغزهای فراوان‌تری می‌دهد و ژاپنی‌ها با ساختن تلویزیون در مالزی برای فروش جهانی می‌توانند مهندسين خود را از مشاغل فرودتر راحت کنند و اجازه دهند که آنان به کارهای پیچیده‌تر بپردازند.^{۱۷۱}

به‌علاوه، باید توجه کرد که این‌گونه پروژه‌های علمی - پژوهشی در مواردی نیز به کشورهای پیرامونی انتقال می‌یابند که به‌دلیل آلاینده‌گی و تخریب محیط زیست یا پیامدهای انسانی و سیاسی امکان انجام آن در کشورهای غربی نباشد. برای مثال، در ۲ مهر ۱۳۵۷ کنت آلکساندر دو مرانش، رئیس سازمان اطلاعاتی فرانسه (DGSE)، در ملاقات خود با سیهبد ناصر مقدم، رئیس ساواک، به شاه ایران پیشنهاد کرد که گروهی از دانشمندان آلمانی را، که قبلاً در خدمت هیتلر بودند، برای انجام برخی تحقیقات موشکی در ایران به کار گیرد:

مطلبی است که می‌خواهم نه به‌عنوان رئیس سرویس فرانسه بلکه به‌عنوان یک دوست با شما در میان بگذارم. گروهی از دانشمندان آلمانی، که در رشته موشک و تکنولوژی مربوطه بهترین علمای جهان هستند، یک شرکت خصوصی به‌نام OTRAG تشکیل داده‌اند. برخی از این دانشمندان عضو گروه دانشمندان بودند که برای هیتلر کار می‌کردند... رئیس این گروه دانشمندی است به‌نام کایزر (Caiser)^{۱۷۲}... این گروه برای کارهای خود به کشوری با مساحت زیاد و کمی

170. Research & Development (R&D)

171. ibid.

۱۷۲. منظور لوتز کایزر (Lutz Kaiser) است. کایزر در سال ۱۹۷۱ قراردادی با دولت آلمان فدرال برای ساخت یک نوع موشک جدید منعقد کرد. دولت آلمان در سال ۱۹۷۴ بودجه این طرح را قطع کرد و کایزر برای ادامه کار خود یک کمپانی خصوصی به‌نام "اوتراگ" (Orbital Transport und Raketen Aktien Gesellschaft) در شهر اشتوتگارت تأسیس نمود. او در دسامبر ۱۹۷۵ با دولت زئیر قراردادی منعقد کرد تا موشک‌های ساخت خود را در بیابان‌های این کشور آزمایش کند. در ژوئن ۱۹۷۸ یکی از این موشک‌ها در زمان پرتاب منفجر شد و در آوریل ۱۹۷۹، به‌دلیل فشارهای اتحاد شوروی، دولت زئیر قرارداد با کایزر را ملغی کرد. سپس، کایزر تأسیسات خود را در لیبی (۶۰۰ کیلومتری جنوب تریپولی) مستقر نمود ولی در سال ۱۹۸۱ به‌دلیل فشار ایالات متحده آمریکا دولت لیبی نیز به فعالیت کایزر خاتمه داد. او سپس آزمایش‌های خود را در سوئد ادامه داد. در سال ۱۹۸۷ فعالیت کایزر متوقف شد و کمپانی ←

پول احتیاج دارند... من به گروهی از دانشمندان سرویس فرانسه مأموریت دادم که از تأسیسات این شرکت در آلمان دیدن نمایند و باید بگویم که کارشناسان سرویس ما از پیشرفت علمی این گروه شگفت زده شده‌اند. با خودم فکر کردم که شاید شما علاقمند به همکاری با این گروه باشید و چنانچه مایل به این کار باشید من می‌توانم ترتیب تماس شما را بدهم... این گروه گویا مشکلاتی از نظر مالیاتی با دولت آلمان فدرال دارند.^{۱۷۳}

اگر بپذیریم که "استقلال" بیش‌تر یک مقوله سیاسی - فرهنگی است تا اقتصادی، باید این واقعیت را نیز بپذیریم که انتقال تکنولوژی غرب برای "ببرهای آسیا" نوعی تداوم سلطه استعماری را، در قالبی نو و متمایز از گذشته، به ارمغان آورده است. در این معنای نوین از استعمار، مرزهای ملی فرومی‌ریزد، فرهنگ بومی به‌سود فرهنگ غالب کاملاً می‌پاشد، و هویت ملی در هویت "مادر" بلع می‌شود. این تحول در "ببرهای آسیا" رخ داده است. اگر چنین نبود و اگر این کشورها از نظام‌های سیاسی مستقلی برخوردار بودند، به کانون امن انتقال تکنولوژی جهان صنعتی بدل نمی‌شدند.

بارزترین نماد اضمحلال هویت فرهنگی و ملی و فقدان استقلال سیاسی این کشورها را در حاکمیت نخبگان سیاسی و اقتصادی شهروند غرب می‌یابیم که پیامد دهه‌ها سلطه مستقیم استعماری بر آسیای جنوب شرقی است. به‌نوشته بیزنس ویک، نخبگان "ببرهای آسیا" عموماً تحصیل کرده ایالات متحده آمریکا و شهروند آمریکا هستند. زنان و فرزندان آنان در آمریکا زندگی می‌کنند و بسیاری‌شان در غرب دارای خانه شخصی هستند. بسیاری از آن‌ها حداقل ۲۰ سال سابقه سکونت در آمریکا دارند و در کمپانی‌های مختلف آمریکایی شاغل بوده‌اند. آقای وو^{۱۷۴} یک نمونه است. او ۴۸ سال دارد و ۱۷ سال در کمپانی IBM و سه سال در کمپانی جنرال موتورز شاغل بود. آقای وو در سال ۱۹۹۱ به تایوان بازگشت و رئیس کمپانی داده‌پردازی یوماکس شد که یکی از تولیدکنندگان سرشناس تجهیزات کامپیوتری است با فروش ۴۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۲. خانه آقای وو در «تپه‌های زیبای لس‌آنجلس» است و دخترش در آمریکا

اوتراگ منحل گردید. روشن نشد که مخارج سنگین کایزر از چه منبعی تأمین می‌شد، حامیان پنهان او که بودند و چه اهدافی را دنبال می‌کردند.

۱۷۳. [عبدالله شهبازی،] "روابط اطلاعاتی ایران و فرانسه: ۱۳۵۱-۱۳۵۷"، *مطالعات سیاسی*، کتاب دوم، پائیز ۱۳۷۲، صص ۳۳۵-۳۳۶.

برنامه‌نویس کمپانی میکروسافت می‌باشد. یک پای آقای وو در تایوان و پای دیگرش در کالیفرنیاست.^{۱۷۵}

آقای وو یک نمونه از انسان معاصر کاسموپولیت (جهان‌وطن) مخلوق تمدن جهان‌گستر غربی است. برای چنین انسان‌هایی دنیا بسیار کوچک جلوه می‌کند.

نگاهی به دهه گذشته^{۱۷۶}

نگارنده زمانی بررسی فوق را تدوین و منتشر کرد که قرارداد ایران با کمپانی دوو هنوز در داخل کشور اعلام نشده بود. این قرارداد نقطه‌عطفی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در ایران به‌شمار می‌رود. قرارداد با کمپانی دوو در فضایی سنگین از تبلیغات مطبوعاتی "توسعه‌گرایانه" منعقد شد و درست در زمانی که کمپانی‌های بزرگ اتومبیل‌سازی، به‌دلیل بحران عظیمی که این صنعت را فراگرفته بود، به گشایش بازار کشورهای چون ایران نیاز مبرم داشتند:

در سال ۱۹۹۲ صنعت اتومبیل‌سازی ژاپن، که در سال ۷/۷ میلیون دستگاه تولید می‌کرد و بازار فروشی معادل ۳۳۹ میلیارد دلار در اختیار داشت، ۱۳ درصد سقوط کرد و درآمد پنج کمپانی بزرگ اتومبیل‌سازی ژاپن (تویوتا، نیسان، هوندا، میتسوبیسی و مزدا) ۶۴ درصد سال قبل بود. سود خالص کمپانی تویوتا، که در سال ۱۹۹۰ به ۳/۵ میلیارد دلار رسید، در سال ۱۹۹۲ تنها حدود دو میلیارد دلار بود؛ و کمپانی نیسان که در سال ۱۹۹۰ حدود ۸۰۰ میلیون دلار سود خالص داشت پیش‌بینی می‌شد که در سال ۱۹۹۳ ضرر بدهد. به‌گفته استفان اشتر، مدیر پژوهشی یک مؤسسه سرمایه‌گذاری اتومبیل در توکیو، برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم کمپانی‌های اتومبیل‌سازی ژاپن با اقتصاد جهانی مواجه شده‌اند که در آن هیچ چشم‌انداز نزدیک رشد وجود ندارد. سقوط بازارهای داخلی اتومبیل آمریکا، اروپا و ژاپن سبب شد که کمپانی‌های اتومبیل‌سازی در جهت ایجاد بازارهای انبوه مصرف در کشورهای توسعه‌نیافته تلاش کنند.^{۱۷۷}

بدینسان، در اوائل دهه ۱۳۷۰ ش.، با میانجی‌گری دلان داخلی، اعم از مدیران و تکنوکرات‌های دولتی و کارشناسان و نظریه‌پردازان سیاسی، بازار ایران به روی صنایع

175. ibid, pp. 75-76.

۱۷۶. مطلب فوق در آذر ۱۳۸۱ افزوده شد.

177. *Time*, January 4, 1993, pp. 38-39.

جهانی اتومبیل‌سازی گشوده شد. پیامد این اقدام در اواخر دهه ۱۳۷۰ نمایان شد.^{۱۷۸} در اسفند ۱۳۷۸ رئیس ستاد طرح تعویض پلاک خودرو، تعداد خودروهای شخصی در حال تردد در شهر تهران را، به‌جز خودروهای دارای پلاک‌های عمومی و دولتی، ۳/۲ میلیون اعلام کرد.^{۱۷۹} این حدود نیمی از اتومبیل‌های موجود در کل کشور است.^{۱۸۰} به‌عبارت دیگر، بازار اتومبیل ایران حتی از بازار داخلی ژاپن نیز پیشی گرفت: بازار داخلی ژاپن در سال ۱۹۸۷ حدود ۳/۲ میلیون دستگاه بود که در سال ۱۹۹۰ به اوج خود، نزدیک به ۴/۸ میلیون دستگاه، رسید و سپس به‌سرعت سقوط کرد؛ در سال ۱۹۹۱ به سه میلیون دستگاه و در سال ۱۹۹۲ به کمتر از دو میلیون دستگاه رسید.^{۱۸۱} بعدها، در بررسی پیامدهای مخرب این سیاست، یک پژوهشگر ایرانی وزارت صنایع را «نمایشگاه بزرگ فروش اتومبیل» خواند که «تهران و سایر شهرها را به پارکینگ انواع اتومبیل تبدیل نموده است.» او افزود: علاوه بر زیان‌های ناشی از آلودگی محیط زیست و هزینه‌های ناشی از آن، و علاوه بر پیامدهای ارزشی و اخلاقی این سیاست، سالیانه باید حدود ۳۰۰ میلیون دلار بنزین وارد کنیم.

۱۷۸. آشنایی با برخی ارقام می‌تواند تصویری جامع‌تر از پیامدهای مخرب سیاست فوق‌به‌دست دهد: مصرف سرانه انرژی در ایران هشت برابر میانگین مصرف انرژی در کشورهای در حال توسعه است. (گزارش تحقیقی روابط عمومی وزارت نفت، ۱۳۷۵). مجموع مصرف انرژی فرآورده‌های نفتی در سال ۷۶ به رقم ۱۷۷/۷ میلیون لیتر در روز رسید که این میزان در طول تاریخ کشور بی‌سابقه بود. (اخبار اقتصادی، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۷) یک چهارم کل مصرف بنزین کشور متعلق به تهران است. (همشهری، ۳ مهر ۱۳۷۷) در مصرف بنزین اروپایی‌ها حدود ۸۰ درصد مالیات می‌دهند و ایرانی‌ها ۷۰ درصد یارانه می‌گیرند. (صبح امروز، آبان ۱۳۷۷) ۳۵ درصد یارانه بنزین را یک دهم خانواده‌های مرفه شهری مصرف می‌کنند. (گزارش روز، ۱۹ آذر ۱۳۷۷) یارانه ۳۵۰ میلیارد تومانی بنزین برابر با کل بودجه عمرانی استان‌های کشور است. (اخبار، ۲۲ آذر ۱۳۷۷) مصرف داخلی روزانه نفت ۱/۳ میلیون بشکه است. با ادامه روند کنونی مصرف نفت، ایران تا ۱۵ سال دیگر نفتی برای صادرات نخواهد داشت. (قدس، ۲۴ آذر ۱۳۷۷) هزینه واردات بنزین در سال ۷۸ با ۱۰۰ درصد افزایش به ۳۰۰ میلیون دلار می‌رسد. (زن، ۱۹ آذر ۱۳۷۷) سال آینده ۱۴/۵ میلیارد لیتر بنزین در ایران مصرف خواهد شد. (اطلاعات، ۱۸ آذر ۱۳۷۷)

۱۷۹. مصاحبه سردار محمد مسعودی مقدم، رئیس ستاد طرح تعویض پلاک خودرو، انتخاب، چهارشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۷۸، ص ۱۲.

۱۸۰. مصاحبه امیر امان‌الله مرتضوی، معاون راهنمایی و رانندگی نیروی انتظامی، صبح امروز، شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۷۸، ص ۱۰.

صنایع خودرو ایران، که کوچکترین توسعه‌ای در تکنولوژی و نوآوری نمی‌تواند ایجاد نماید و حتی نمره منفی مونتاژ آن پائین‌تر از مالزی و تایلند و اندونزی است، هر ساله میلیاردها تومان سرمایه را می‌بلعد و به واسطه ایجاد بازار کاذب و رانت اقتصادی موجود در انحصار این تولیدات، هر ساله میلیاردها تومان نیز نصیب دلالان و واسطه‌گرها - اعم از کارخانجات تولیدی، نمایشگاه‌های اتومبیل، فروشندگان قطعات و سایر نزدیکان و رابطان سیال بین این اجزا - می‌نماید.

پژوهشگر فوق مصرف ارزی بخش خودرو وزارت صنایع را سالیانه حدود دو میلیارد دلار تخمین می‌زند در حالی که از طریق صادرات اتومبیل سالیانه تنها حدود ۱۳ الی ۱۴ میلیون دلار ارز وارد ایران می‌شود.^{۱۸۲} محقق فوق به درستی می‌پرسد:

داغ شدن بازار مونتاژ خودرو در دهه پنجاه به واسطه رشد درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت، به ویژه شدت ناگهانی آن در سال ۱۳۵۳ که منجر به سرمایه‌گذاری‌های عظیم ایجاد این صنایع با هدایت بیگانگان شد، در آن موقع به عنوان عامل ایجاد رشد مصرف‌گرایی مورد نکوهش قرار گرفت. چگونه است که ادامه این سیاست پس از ۲۵ سال آن هم با کاهش درآمدهای نفتی می‌بایست درست تلقی شود؟

۱۸۲. علی سید محمد، "بررسی وضع صنعت خودرو کشور"، نشاط، چهارشنبه، ۱۶ تیر ۱۳۷۸، ص ۷.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**